

هدایتگران راه نور



جلد سوم

زندگانی پیامبر گرامی اسلام

محمد مصطفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأليف: محمد مصطفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدایتگران راه نور (زندگانی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله)

نویسنده:

آیت الله سید محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	هدایتگران راه نور (زندگانی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله)
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	مقدمه ناشر
۱۵	مقدمه نویسنده :
۱۹	پیش از بعثت
۱۹	مکه مکرمه
۱۹	بنی هاشم
۲۰	عبدالله و آمنه
۲۰	میلاذ فرخنده
۲۰	دوران شیرخوارگی
۲۲	بحیرای راهب
۲۳	خردمند و پاکدامن
۲۴	امین و دانا
۲۵	ازدواج فرخنده
۲۶	بهترین پیوندها
۲۹	پس از بعثت
۲۹	عصر تاریکی ...
۲۹	چشم انتظاران
۳۰	در حریم خلوت
۳۰	بعثت
۳۱	آغاز حیاتی تازه
۳۱	نخستین گامها

۳۴	ستیز ارزشها
۳۴	استوار و مقاوم در راه رسالت
۳۵	تلاش کافران
۳۶	تدبیر کوتاه فکران
۳۶	ابوطالب ... نگاهبان و پشتیبان
۳۷	محاصره
۳۸	هجرت به حبشه
۳۹	دعوت قبایل دیگر
۴۰	یثرب ... مشرق اسلام
۴۱	هجرت به مدینه
۴۲	هجرت ... آغاز حیاتی نوین
۴۲	توطئه های قریش
۴۴	پیامبر ... معلم و مربی
۴۴	مقابله به مثل
۴۵	اولین غنیمت
۴۶	تلاش و استقامت
۴۶	بدر ... شکوه قدرت
۴۸	توطئه نافرجام
۴۹	غزوه سویق
۴۹	نبرد احد
۵۰	تعقیب دشمن
۵۱	جنگ احزاب
۵۲	اسلام در مصاف با یهود
۵۵	پیامبر در نبرد با قبایل عرب
۵۷	صلح حدیبیه
۵۸	تا فراسوی جزیره العرب

- ۵۹ پیمان شکنی قریش و فتح مکه
- ۶۰ نبرد حنین
- ۶۱ آغاز عصر درخشان جزیره العرب
- ۶۲ حجه الوداع ... تعیین رهبری
- ۶۴ سپاه اسامه
- ۶۵ کوچ آفتاب
- ۶۵ تعدد زوجات
- ۶۷ مدیر و مرتبی
- ۶۷ خُلق عظیم
- ۶۸ در بلندای اخلاق
- ۷۳ درباره مرکز

هدایتگران راه نور (زندگانی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله)

مشخصات کتاب

شابک : ۲۶۰۰ ریال ۹۶۴-۵۶۴۸-۶۹-۶ ؛ ۲۶۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۲۶۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۲۶۰۰ ریال (چاپ چهارم) ؛
۳۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ نهم) ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۲۷۳۳۴

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله / محمد تقی مدرسی؛ مترجم
محمد صادق شریعت.

مشخصات نشر : تهران: محبان الحسین (ع)، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۹۵ ص.

فروست : هدایتگران راه نور؛ [ج] ۱.

یادداشت : چاپ قبلی: نشر بقیع، ۱۳۷۶.

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۷۹.

یادداشت : چاپ سوم و چهارم: ۱۳۸۰.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ نهم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ یازدهم: پاییز ۱۳۸۷.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

شناسه افزوده : هدایتگران راه نور؛ [ج] ۱.

عنوان قراردادی : محمد . قدوه و اسوه

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

رده بندی کنگره : BP36/م 1، 4، 1379 ج

سرشناسه : مدرسی، سیدمحمدتقی، 1945 - م.

شناسه افزوده : شریعت پارسا، محمدصادق، 1336 -، مترجم

ص : 1

اشاره

مردم همیشه میکوشند تا از زوایای زندگی رهبران و بزرگان خود آگاهی یابند. و از آنان درس عظمت و اسرار سعادت و اسباب پیروزی را الهام گیرند. اما وقتی این مسأله به زندگی پیامبر بزرگ اسلام(ص) پیوند می خورد، تفاوت بزرگی در آن پدید می آید. در اینجا مسأله، از قالب تمایل به خواندن زندگینامه های بزرگان و نام آوران، بیرون می رود تا بعدی دینی و جویبی به خود گیرد. از این رو بررسی و شناخت زندگی رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) نه تنها ضروری نیست بلکه به خاطر عوامل ذیل واجب نیز هست:

۱ - ما بر شناخت کامل قرآن کریم و تعالیم آسمانی توانا نخواهیم بود مگر آنکه زندگی پیامبر(ص) و اوضاع و شرایط حاکم بر عصر او را بدقت بررسی و مطالعه کنیم تا دریابیم که آن حضرت چگونه با محیط فاسد جاهلی دوران خود روبهرو شد و چسان پایه های ساختار نوین خود، یعنی اسلام، را بنا کرد .

۲ - همه ما مورد خطاب قرآن کریم هستیم و اوامر قرآنی به قصد نجات ما از دوزخ، متوجه تمامی ماست. در این عرصه است که ما به پندآموزی از تجارب و تلاشهای دیگران نیازمندیم تا دریابیم که آنان چگونه توانستند خود را از عذاب الهی نجات دهند. در این میان هیچ کس بهتر از رسول خدا(ص) یافت نمی شود که خود و امتش را از آتش دوزخ رهایی داده باشد. بنابراین برای آنکه ما نیز از آنچه که او تبعیت کرده، پیروی کنیم و آنچه را که او عمل کرده، به کار بندیم جز بررسی زندگی درخشان و تاریخ ارزشمند حضرتش گریز و چاره های نداریم. زیرا مطالعه و برناسی زندگی پیغمبر(ص) خود مقدمه و وسیله رستگاری و کامیابی و سعادت امت اسلام و بلکه همه مردم جهان، در هر دو سرای خواهد بود .

این کتاب اگر چه حجم اندکی دارد اما از نظر معنی و مقصود بار گرانمایه و ارزشمند است و می تواند به ما قطره ای از چشمه زلال حیات پیامبر(ص) و خوشه های از خرمن زندگی پر فیضش ارزانی دارد. امیدواریم خوانندگان عزیز در این کتاب به دیده تأمل و تدبر بنگرند و از آن برای زندگی خود، توشه ای بزرگ بردارند.

از خداوند سبحان خواستاریم که ما را در کسب رضایت خود موفق بدارد و ما را همواره از تشنگان هدایت پیامبر(ص) و ائمه لهدی (ع) قرار دهد. انه سمیع مجیب.

ص : ۶

هر کس که در برابر شخصیت ارجمند محمد(ص) قرار گیرد، شخصیتی که خداوند او را به عنوان پرافتخارترین و شکوهمندترین انسان در پهنه هستی آفرید، به حیرت و شگفتی دچار می‌آید. شخصیت پیامبر(ص) در حقیقت تابلوی زیبا و ارزشمندی است که بر آن تمام نشانه‌های برتری و جمال نقش بسته است و چشم و دل بینندگان را به خود خیره می‌سازد. خواه این بیننده مسلمان باشد یا غیر مسلمان و خواه از گنه جمال و کمال معنایی دریابد یا درنیابد. این تابلوی خیره کننده خود آنچنان آشکار و روشن است که هر کس بدان چشم بدوزد مجذوب زیباییهای آن می‌شود. این تابلوی شکوهمندی که اینک بر سر آنم تا به وشع خود گوشه ای از آن را بنمایانم، چیزی نیست مگر تابلوی تاریخ و زندگی پیامبر اسلام، محمد بن عبدالله (ص). البته انجام چنین کاری بر من سخت گران است. چرا که من در حقیقت میخواهم تمام مظاهر جمال و کمال را در قطعه ای کوچک بگنجانم!! از این رو یادآوری می‌کنم که هرگونه نقص و کاستی در هر گوشه از این تابلوی حیرت انگیز، به معنی کمبود و نارسایی در حقیقت تاریخ نبوی نیست بلکه نقص از جانب قلمی است که کوشیده است این تابلو را ترسیم کند. چون من خواسته‌ام دنیا را با آن همه وسعت و عظمت، در مکانی کوچک و تنگ جای دهم! بنابراین در همین جا از هر کمبودی که در این قطعه از این تابلو به چشم می‌خورد، پوزش می‌طلبم و از خدای توانا خواهانم که این وجیزه را به دیده قبول از من بپذیرد. و هوالمستعان . کریلای مقدس محمد تقی ماتریکی ۲۷ / صفر ۱۳۸۷ ه

شهری از دیار حجاز که سابقه بنای آن به دوران حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام باز می گردد.

ابراهیم به امر خدا مأمور شد تا همراه با شماری از فرزندانش به سرزمین حجاز کوچ کنند؛ و در آنجا خانه ای برای خداوند بنیان نهند تا در آن خدای یگانه را پرستش کنند، و برای او انباز و همتایی قرار ندهند. ابراهیم بدان دیار آمد و خانه ای در آنجا بنا کرد؛ که «کعبه» نام گرفت.

سپس از سُلَیله ابراهیم علیه السلام، قبایل دیگری پدید آمدند که بعداً هویت عربی به خود گرفتند. یکی از این قبیله ها «قریش» (۱) نام داشت.

این قبیله به ده شاخه تقسیم می شد و هریک از آنها از سیاست و استقلال ویژه ای برخوردار بودند. و نظام قبیله ای خاصی بر هریک از آنها حکومت می کرد. بنابر این هر قبیله رئیس بانفوذ و مقتدری داشت، که دیگر افراد قبیله کاملاً در زیر فرمان وی بودند.

بنی هاشم

یکی از این قبایل دهگانه قریش، «بنی هاشم» نام داشت. همچنان که قبیله ای دیگر از آنان «بنی امیه» خوانده می شد. قبیله «بنی هاشم» همان قبیله ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان انتساب دارد. زیرا او از نوادگان عبدالمطلب بود که در زمان خود، در میان فرزندان هاشم، بزرگ قبیله به شمار می آمد.

ص: ۱۱

۱- (۱) قریش تصغیر «قرش» به معنای جانوری دریایی و نیز نام واحد پول است.

عبدالله و آمنه

چنانکه گفته شد، عبدالمطلب، بزرگ و فرمانفرمای بنی هاشم بود. وی ده فرزند داشت، که کوچکترین و برترین آنان «عبدالله» خوانده می شد. در نزدیکی مکه قبیله ای به اسم «بنی زهره»، منشعب از نسل «زهره بن کلاب بن جره» زندگی می کرد. در میان این قبیله زنی به نام «آمنه» دختر یکی از بزرگان قبیله زهره به نام «وهب بن عبد مناف» نیز می زیست. چون عبدالله، جوانی برومند شد، پدرش «آمنه» را به همسری وی برگزید، و مراسم ازدواج به بهترین شکل انجام گرفت.

میلاذ فرخنده

هنوز مدتی سپری نشده بود که «آمنه» باردار شد و نطفه پاک بهترین مخلوق خداوند در رحم او جای گرفت. اما عبدالله پدر بزرگوار آن حضرت، برای بازرگانی به سوی شام روانه شد؛ چون به شهر «یثرب»- که بعداً «مدینه الرسول» نام گرفت- رسید دنیا را بدرود گفت و پیامبر یتیم به دنیا آمد.

میلاذ مبارک آن حضرت، با حوادث شگفت انگیزی همراه بود. چون به دنیا آمد آتشکده فارس به سردی و خاموشی گرائید و دریاچه ساوه (۱) خشک شد و کنگره های کاخ کسری، پادشاه ایران، درهم شکست و بتها واژگون شدند.

دوران شیرخوارگی

با به دنیا آمدن این کودک، خاندان بنی هاشم جشنی باشکوه برگزار کردند. چراکه عبدالله بیش از دیگر فرزندان بنی هاشم در نزد آنان محبوب بود و از این گذشته، دست تقدیر نهال عمر وی را در عنفوان جوانی از بیخ برکنده بود. مرگ عبدالله، در قلب

ص: ۱۲

۱- (۱) ساوه: شهری در ایران است و در کنار آن دریاچه ای بوده، که اکنون آب آن خشک شده است و امروز به صورت باتلاقی درآمده که اگر کسی بدان نزدیک شود در آن فرو می رود.

بنی هاشم شکافی بزرگ و در جانهاشان زخمی عمیق برجای نهاده بود. بنابراین، میلاد محمد صلی الله علیه و آله می توانست مرهمی برای این همه درد و جراحت باشد. او می توانست جای خالی پدرش را پُر کند و یاد آن جوان بزرگوار را در دلها زنده سازد.

یکی از عادات بزرگان مکه آن بود که از میان قبایل صحرانشین دایه ای برای پرورش فرزندان شیرخوار خود برمی گزیدند تا فرزندان آنها تحت تأثیر تربیت این قبایل، قوی و به دور از هرگونه ناتوانی جسمی و روحی پرورش یابند. از این رو، عبدالمطلب، بزرگ بنی هاشم و سرپرست محمد، زنی پاک دامن از بهترین قبایل عرب و خوش خوی ترین آنها برگزید، تا محمد را شیر دهد و او را در دامن پاک خود تربیت کند. این زن «حلیمه» نام داشت و به قبیله «بنی سعد» که در اطراف شهر طائف زندگی می کردند، منسوب بود.

این کودک خجسته، در دامن قبیله ای صحرانشین جای گرفت. آنان به دیده محبت و دوستی به وی می نگریستند. چراکه قدوم مبارک محمد، خیر و برکت بسیاری برای آنان به ارمغان آورده بود. محمد در میان آن قبیله به سرعت رشد می کرد و پرورش می یافت.

چون به شش سالگی رسید، همراه مادرش در سفری آکنده از مهر و محبت عازم یثرب (مدینه) شد. و چون از یثرب بازگشتند «آمنه» در «ابواء» بدرود حیات گفت و پسرش را یگه و تنها در دنیا باقی گذارد. بدین سان آن حضرت پدر و مادر خود را در کودکی از دست داد و یتیم ماند.

هنگامی که به هشت سالگی رسید، سرپرست و جدش عبدالمطلب نیز از دنیا رفت و کفالت آن حضرت را برعهده ابوطالب نهاد. بعلاوه ریاست قبیله بنی هاشم، و نیز مسئولیت پذیرایی از حجاج خانه خدا به ابوطالب واگذار گردید.

ابوطالب تنها، سرپرست پیامبر نبود. بلکه مانند پدری مهربان و دلسوز با آن حضرت رفتار می کرد. او به خاطر وفاداری به حقوق برادرش و اطاعت از امر پدر و ادای مسئولیت، ریاست بر بنی هاشم و نیز به خاطر عمل به وظیفه انسانی مقدس خویش لحظه ای در رسیدگی به محمد کوتاهی نمی ورزید. او محمد را با خود به انجمنهای عمومی، و حتی جاهایی که ورود به آنجا برای غیر اشراف و بزرگان ممنوع بود، مانند دار الندوه که به مثابه تشکیلات نخست وزیری در مملکت بود

و کسی جز سران قبایل را در آن راه نمی دادند، با خود می برد. این همه برای آن بود که ابوطالب بسیار بر زندگی و نحوه تربیت محمد، دقت به خرج می داد. تا آنجا که وقتی می خواست همراه با کاروان بازرگانی قریش که هر ساله در زمستان به سوی یمن و در تابستان به سوی شام در حرکت بود همراه شود، مجبور شد محمد را نیز با خود ببرد درحالی که محمد چندان سن و سالی نداشت، و هنوز آمادگی لازم برای چنین سفر پرخطری را در خود نیافته بود.

وقتی کاروانیان راه سفر در پیش گرفتند، امری شگفت آور که قبلاً نظیر آن را ندیده بودند، توجهشان را به خود جلب کرد. آنان متوجه شدند پاره ای ابر در طول راه بر سر قافله سایه گسترده و آنان را از گرمای آزاردهنده خورشید در امان نگه داشته است و بدین ترتیب آن سفر پر رنج را به مسافرتی خوش و راحت تبدیل کرده است.

بحیرای راهب

در نزدیکی شهر قدیمی بصری، معبدی بود که عابدی مسیحی در آن زندگی می کرد. در میان مردم مشهور بود که این عابد صاحب کرامات و پیشگوییهای راستین است.

این راهب، به کاروانهای تجاری که از این منطقه به سوی شام یا حجاز می رفتند، هرگز توجهی نمی کرد. زیرا وی خود را در وقتی که آنان بدو محتاج بودند، از ایشان بی نیاز می دید.

کاروان تجاری قریش نیز چندین بار از این منطقه گذشته بود، ولی این راهب نه بدانان نگریده، و نه درباره آنان اندیشه کرده بود. اما این بار گویی همه چیز تغییر یافته بود.

پیش از آنکه کاروان قریش برسد، حاضران مشاهده کردند که راهب چشم به صحرا دوخته و منتظر است، سپس صورت خود را به آسمان متوجه کرد گویی چیزی در زمین و چیزی در آسمان می جوید. هنگامی که کاروان نزدیک شد، مردم دیدند که راهب به پاره ابری که در آسمان با قدمهای اسبان و شتران همراهی می کند، می نگرده. وقتی کاروان قریش به میدان مقابل معبد رسید، راهب از آنان دعوت کرد آن

شب را در صومعه وی به صبح برسانند. حاضران از این کار بی سابقه وی شگفت زده شدند. اما اندکی بعد راهب با سخنان صریحی که بر سر سفره شام ایراد کرد، شگفتی آنان را از میان برد. وی گفت علت گرامیداشت قریش از سوی من تنها به خاطر وجود این کودک خجسته در میان ایشان است. آنگاه رسالت مقدس آن حضرت را درآینده، بدانان نوید داد.

این بشارت، بار دیگر در شام تکرار شد. در آنجا پیامبر صلی الله علیه و آله با راهب دیگری به نام «ابوالمویعب» دیدار کرد و آن راهب به مردم مژده داد که این «پیامبر آخر الزمان» است.

خردمند و پاکدامن

پیامبر از این سفر به مکه بازگشت. همراهانش که در این سفر از وی کرامتها و بزرگواریهای بسیار دیده بودند چون بازگشتند، برخی از آنچه را که رخ داده بود برای دیگر مردمان بازگفتند. و بدین ترتیب پیامبر در میان آنان به نیکی و بزرگی شهره شد.

کارهای نیکی که از پیامبر سر می زد، موجب می شد که وی در دیده مردم صاحب ارج و احترام گردد. وقتی سیل، ساختمان کعبه را ویران کرد، قریش دست به کار ترمیم خرابیها شد؛ اما درباره اینکه چه کسی «حجر الاسود» را در جای خود نصب کند و این افتخار را به خود اختصاص دهد، اختلاف در گرفت. این اختلاف به جای باریکی منتهی شد، تا آنکه خردمندان قریش گفتند: باید به فرمان نخستین کسی که بدین جا داخل می شود تسلیم شویم.

دیگران نیز این رأی را پذیرفتند و چشم به راه نخستین کسی ماندند که از در وارد شود. ناگهان چهره محمد صلی الله علیه و آله پدیدار شد و همه آنان یکصدا گفتند: این امین است. ما به حکم او راضی هستیم. پیامبر فرمود: پارچه ای آوردند و سپس دستور داد هریک گوشه ای از آن پارچه را گرفتند و خود سنگ را در میان آن نهاد و چون پارچه را بلند کردند و به محاذی دیوار رساندند، آن حضرت با دست خود سنگ را در جایگاهش قرار داد و با این داوری عادلانه حقوق همه قبایل را حفظ کرد، و خود نیز به افتخار نصب حجر الاسود نایل آمد. قریش با اجرای این حکم به افتخار و سروری فراوان دست

در آن زمان اخلاق زشت و ناپسند به صورتی زننده در میان جوانان شایع بود، به گونه ای که در میان اعراب آن روز، به جز شماری اندک، همه جوانان به محیط فاسد و گناه آلود زمان خود گرفتار بودند، اما با این وجود هیچ یک از اعراب معاصر پیامبر و کسانی که روزگار جوانی آن حضرت را زیر نظر داشتند، یک مورد گرایش به باطل یا شرکت در مجامع لهو و لعب برای او ثبت نکرده اند، بلکه برعکس مردم همه معانی بزرگواری و شرف و ارزشهای والای انسانی را در وجود این جوان بزرگوار مشاهده می کردند.

معروف است که آن حضرت از بزرگان و رؤسای مکه درخواست کرد، مجمعی برای دفاع از حقوق ضعیفان و کمک به آنان تشکیل دهند. افراد پاک سرشت از پیشنهاد حضرت استقبال کردند و برای پرداختن به این مهم سوگند شرف خوردند. این پیمان به نام «حلف الفضول» خوانده شد. این پیمان چه با پیشنهاد پیامبر استوار شده باشد یا با پیشنهاد شخصی دیگر، پیامبر همواره در آن حضور می یافته، و پس از رسالتش نیز آن را تمجید کرده است. آن حضرت درباره این پیمان می فرمود: «با عموهای خود در خانه عبدالله بن جدعان شاهد انعقاد این پیمان بودم، من این پیمان را با شتران سرخ موی هم عوض نخواهم کرد. و اگر در زمان اسلام هم بدین پیمان فراخوانده می شدم، باز هم بدان پاسخ می گفتم».

امین و دانا

چون مکیان بر برتریهای اخلاقی و بزرگواریهای معنوی آن حضرت واقف شدند، وی را بر کارهای خود امین شمردند و امانتهای خود را به او سپردند و او را محرم اسرار خود دانستند و در مسایل مهم خویش با وی به مشورت نشستند. محمّد در میان آنان به فردی امین، راستگو و دانا مشهور بود. درباره کفیل وی، ابوطالب، نیز باید بدانیم که پیامبر نسبت به او وفادار بود و در حقّ او نیکی می کرد. ابوطالب مردی تنگدست و عیالمنند بود. از آنجا که وی مسئولیت سنگین ریاست بنی هاشم را برعهده داشت پیش از هر چیز به مال نیازمند بود و با این حال درآمد اندکی داشت. به

این سبب پیامبر از اوان کودکی در این اندیشه بود که کاری انتخاب کند تا اندکی از بار سنگین مسئولیت کفالت ابوطالب بکاهد. از این رو به شبانی روی آورد کاری که در شأن کودکان عرب در مکه بود. با این تفاوت که وی با این کار شایستگیهای لازم را برای به دوش گرفتن بار سنگین رسالت را نیز کسب می کرد. چراکه خداوند هیچ پیامبری را به رسالت برنیانگیخت مگر آنکه روزگاری از زندگی اش را به شبانی پرداخته بود.

ازدواج فرخنده

روزها گذشت. پیامبر جوانی برومند شد و پیشه شبانی شایسته کسی به سن و سال او نبود. از این رو به بازرگانی روی آورد. او نیز مانند دیگر تجار مکه که مالی از خدیجه، زن ثروتمند مکی، می گرفتند و با آن به تجارت می پرداختند و سود حاصل از آن را میان خود و خدیجه تقسیم می کردند، مالی از خدیجه گرفت و به تجارت پرداخت.

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله با مال خدیجه به تجارت روی آورد، کاروان تجاری او موفق ترین کاروانهایی شد که تا آن وقت با مال خدیجه تجارت کرده بودند.

در این سفرهای تجاری، معجزات فراوانی از پیامبر صادر شده بود که چون آنها را برای خدیجه بازگو کردند، وی به ازدواج با محمد تمایل فراوان پیدا کرد.

پیامبر پیشنهاد خدیجه را پذیرفت و عمویش، ابوطالب نیز با این پیوند موافقت کرد. این پیوند فرخنده در بیست و پنجمین سال از زندگی آن حضرت، صورت پذیرفت. این پیوند تحولات اجتماعی بزرگی در زندگی پیامبر پدید آورد. زیرا از این پس پیامبر تنها صاحب خانه و فرزند نبود، بلکه علاوه بر اینها ثروتی سرشار و فراوان نیز به دست می آورد.

پیامبر از خدیجه صاحب شش فرزند به نامهای زینب، ام کلثوم، فاطمه، رقیه، قاسم و طاهر شد.

در واقع این پیوند مناسب ترین ازدواج صدر اسلام به شمار می رود. خدیجه با این ازدواج عنوان سرور بانوان جهان و مادر بزرگ مسلمانان را به خود اختصاص داد و با اشرف مخلوقات جهان ازدواج کرد.

پیامبر نیز با ازدواج با خدیجه از مواهب و مزایای ویژه ای برخوردار شد. خدیجه نخستین کسی بود که به دعوت پیامبر پاسخ گفت و او را یاری داد و مال و جاه و فکر خود را در راه رسالت مقدس پیامبر و گسترش آن هدیه کرد. از این رو پیامبر همواره و تا واپسین دم حیاتش به نیکویی از خدیجه یاد می کرد.

وفات خدیجه که در دهم رمضان سال دهم بعد از بعثت اتفاق افتاد، برای پیامبر به اندازه مرگ عمویش ابوطالب، جانکاه و آزاردهنده بود و فقدان این دو، آن هم در یک سال و در زمانی که پیامبر بیش از هر وقت دیگر به یاری آنان نیازمند بود، تأثیر و اندوهی بیش از حد برای آن حضرت به یادگار گذاشت.

جهان امروز به یک آیین و یک پیامبر بیش از هر چیز دیگر نیاز دارد. این قوم عرب است که دختران را زنده به گور می کند و فریاد می زند: «قبر عجب داماد خوبی است!» بسیار جنگ می کرد و می پنداشت که این خونریزیها موجب افتخار اوست. به خرافات و بتها و کاهنان و پیشگوها اعتقاد تام داشت. ظلم و ستم در میان آنان شایع بود. عده ای به بهره کشی می پرداختند و برای مطامع ستمگرانه خود هیچ حد و مرزی نمی شناختند.

گروهی نیز با رنج فراوان تلاش می کردند و از زندگی جز سختی و مشقت بهره ای نمی بردند.

در نقاط دیگر نیز اوضاع بهتر از این نبود. آتش بیداد و تباهی و فساد و فحشا کشور روم و امپراتوری ایران را در خود فرو برده بود.

چشم انتظاران

حکما و دانایان عرب، همچون ورقه بن نوفل، عبدالله بن جحش، و عثمان بن حویرث، که کتابهای آسمانی را می خواندند، ظهور پیامبری را مژده می دادند که بشریت را از این پرتگاه مخوف نجات می دهد.

یهودیان یثرب نیز به وجود پیامبری که در میان آنان برانگیخته می شود و کتابی بزرگ می آورد و جهان را زیر فرمان خود می گیرد، و آنان را در زندگی سربلند و عزتمند می کند، بر اعراب فخر می فروختند و به خود می بالیدند.

کاهنان و پیشگویان هم پیوسته به ظهور پیامبری که آخرین حلقه پیامبران و

سرور آنان است، مژده می دادند.

پس این پیامبر کیست و چه هنگام برانگیخته خواهد شد؟!

در حریم خلوت

اینجا در خانه خدیجه، در شهر مکه و در سرزمین حجاز، مردی زندگی می کند که هیچ گاه در باطنی شرکت نجسته، و هرگز از یاری حق کوتاهی نکرده است. هرگز به گرد گناه نگشته و نیکی و نیکوکاری از حضرتش دور نبوده است.

همه شایستگیهای لازم برای بر دوش گرفتن بار سنگین رسالت، در وجود این مرد فراهم آمده است. همه نشانه هایی که در کتابهای آسمانی ذکر شده، در شخصیت او دیده می شود. او از نظر فخر و عظمت از اصیل ترین اعراب و از نظر شرافت و کرامت از والاترین خانواده عرب، و از نظر اخلاق نیکوترین، و از نظر کردار برترین، و نزدیکترین آنان به حق و دورترین آنان از باطل است.

بسیار اتفاق می افتاد که در مکه ناپدید می شد اما در «حراء» می یافتندش که به عبادت و اطاعت خداوند سرگرم است و به مراسم عبادی خاصی که برای مکیان ناشناخته بود مشغول.

در شمال شرقی مکه، کوه «حراء» سربرافراشته بود. در آن کوه غاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عادت داشت هر سال چند روزی در آن بماند و به عبادتی پردازد که در نزد مردم ناشناخته و مجهول بود.

بعثت

در یکی از این روزها، پیامبر دوباره از کوه حراء بالا- می رود اما گویی همه اشیاء را دگرگون می بیند. روحانیتی تازه همه وجود او را فراگرفته و بر شعور و احساساتش چیره شده است. ناگاه به آسمان می نگرد. درهای آسمان باز شده است، و فرشتگان بر کناره های آن ایستاده اند، و جبرئیل به سوی او فرود می آید و به وی می گوید: بخوان ...

پیامبر از او می پرسد: چه بخوانم؟

جبرئیل می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۱).

«به نام خداوند بخشنده مهربان. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. بیافرید آدمی را از خون بسته. بخوان و پروردگار تو گرامی ترین است. هم او که پیاموخت به وسیله قلم. پیاموخت به انسان آنچه را که نمی دانست.»

این رویداد بزرگ در بیست و هفتم ماه رجب به وقوع پیوست که مسلمانان این روز را به عنوان «روز بعثت پیامبر» بدین اعتبار که زندگی سعادت مندانه انسان بر روی کره خاکی است، با شکوه تمام جشن می گیرند.

آغاز حیاتی تازه

بدین گونه پیامبر به رسالت برانگیخته شد و مرحله ای نوین از زندگی مبارک آن حضرت آغاز شد. زیرا از این پس وی تنها به عنوان انسان پاک نهادی که کار نیکو می کند، و امانتها را به صاحبانش باز می گرداند، و در سخن گفتن راستگو است، و از نزدیکان سرپرستی می کند، به شمار نمی آمد. بلکه وی اکنون پیامبر نوید بخش و بیم دهنده ای بود که مسئولیت رهبری انسان به سمت خیر و سعادت، و صیانت آنان از شرور و آفات، بر دوش وی سنگینی می کرد.

بعلاوه با بعثت پیامبر، جزیره العرب، و حتی همه جهان قدم به مرحله نوینی گذارد. دیری نخواهد پایید که ستم و ستمگری و شر و طغیان از جهان رخت بر می بندد، و درهای خیر و نیکی که به حکومت عدل و نور و خیر و خوبی منتهی می شود، گشاده می گردد.

نخستین گامها

پیامبر به مکه بازگشت و خدیجه را از رسالت خویش آگاه کرد. خدیجه پس از شنیدن ماجرا به رسالت وی ایمان آورد. همچنین پیامبر، رسالت خود را به آگاهی

ص: ۲۳

پسر عمویش علی بن ابیطالب نیز رساند. علی کودکی نابالغ بود که پیامبر تربیت او را برعهده داشت.

علی هم به دعوت پیامبر پاسخ گفت پس از او برادرش، جعفر ابن ابیطالب ایمان آورد.

آنگاه با نزول آیات:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (۱).

«ای جامه درسرکشیده برخیز و بیم ده، و پروردگار خویش را به بزرگی یاد کن.»

دعوت خود را آشکار ساخت و چون آیه:

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲)؛ «و خویشان نزدیکت را بیم ده.»

نزول یافت آن حضرت بستگانش را به آیین خویش دعوت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز کوه صفا رفت و مردم را به سوی خود فراخواند. همه قریشیان به نزدش گرد آمدند و از او پرسیدند: ترا چه می شود؟ گفت: اگر به شما خبر دهم که دشمن قصد دارد بامدادان یا شامگاهان بر شما بتازد، آیا گفته مرا تصدیق می کنید؟

گفتند: آری.

گفت: پس من شما را از عذاب سختی که در پیش است بیم می دهم.

سپس ابولهب، یکی از عموهای پیامبر، برخاست و گفت: نابود شوی آیا به خاطر همین ما را صدا کردی؟

پیامبر بار دیگر با آنان سخن گفت و فرمود:

«ای مردم! دیده بان هرگز به کسان خود دروغ نمی گوید و اگر من دروغگو هم باشم به شما دروغ نمی گویم. سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، من فرستاده او به سوی شما و مردم می باشم. به خدا قسم، شما همانطور که به خواب می روید خواهید مرد و همانگونه که از خواب بیدار می شوید برانگیخته خواهید شد و به پاس کردارهایتان مورد محاسبه قرار می گیرید. در برابر احسانی که کرده اید، به شما احسان می شود و در برابر بدی که از شما سر زده، مجازات خواهید شد.»

این بهشت جاودان و این جهنم ابدی است. بدانید که شما نخستین کسانی هستید که بیمشان دادم» (۳).

ص: ۲۴

٢- (٢) سورة شعراء، آيه ٢١٤.

٣- (١) رسول الإسلام في مكّه، ص ٢١.

امّا پاسخ قوم عرب چیزی جز جواب ابولهب نبود. آنان از پیامبر کناره گرفتند و او را مسخره کردند و به رسالتش ریشخند زدند. امّا پیامبر استوار و مقاوم و با شیوه های گوناگون دعوتش را ادامه داد تا آنکه آوازه رسالت او در مکه و شهرهای اطراف آن پیچید. از این گذشته فریاد رسالت آن حضرت به گوش برخی از افراد پاک و صالحی که خواهان حق و خیر بودند، رسید و آنان به ندای وی پاسخ مثبت دادند، و با ایمان به آیین او از وی پیروی کردند. بیشترین پیروان دعوت آن حضرت از طبقه تنگدست بودند که هیچ مال و منالی در اختیار نداشتند.

اما رؤسا و بزرگان عرب، بهره کشان و ربا خواران و کسانی که منافعشان با بت پرستی و فساد گره خورده بود، و سنگدلان خشک مغز، دعوت آن حضرت را فتنه و شر تلقی کردند و تصمیم گرفتند تمام نیروی خود را برای مقابله با آن کار برند و با هر وسیله ای به جنگ آن برخیزند.

از این رو آنان نه تنها از پذیرش آیین آن حضرت سرباز زدند، بلکه در برابر آن موضعی ستیزه جویانه نیز اتخاذ کردند. جبهه آنان کاملاً با جبهه مسلمانان تفاوت داشت. هر کس را که به اسلام می گروید آماج فشار و شکنجه های دردناک خود قرار می دادند و تلاش می کردند او را به آیین خرافی و توخالی خود بازگردانند. چه بسیار مسلمانان مستضعف صبور و روشندلی که به حقانیت رسالت پیامبر اعتراف کردند و خود را در معرض شکنجه و مجازات قریش قرار دادند؟! چه بسیار برده و کنیزی که به پیامبر ایمان آورد و خونسش به ناحق ریخته شد، و خود را فدای دین و ایمانش کرد؟! عمار، یکی از همین گروه بود که قریش او را به سختی شکنجه دادند و یاسر و سمیه، پدر و مادرش را، با وضعی فجیع به شهادت رساندند.

استوار و مقاوم در راه رسالت

پیامبر نیز از این شکنجه ها و آزارها، بهره کمی نداشت. هر گاه می شنید یکی از یارانش شکنجه شده یا در راه رسالت او مورد آزار قرار گرفته، اندوهگین و متأثر

می شد و چه بسا اشک از چشمانش جاری می گشت. علاوه بر این، قریش شخص پیامبر را هم مورد آزار و اذیت خود قرار می داد. ابولهب به پیامبر سنگ پرتاب می کرد، و همسرش در رهگذر آن حضرت خار و خاشاک می گسترده. برخی دیگر سعی می کردند، خشم آن حضرت را شعله ور سازند. از این رو وقتی به نماز می ایستاد؛ محتویات شکمبه گوسفند را بر سر او می ریختند و یا وقتی غذا می خورد خوراک آن حضرت را آلوده می کردند (۱).

یکی از کافران سر مبارک آن حضرت را با کمان شکست به طوری که خون بر چهره شریفش جاری شد. برخی دیگر دیوار خانه آن حضرت را به کثافت می اندودند، و گاهی نیز کثافات را در آستانه خانه اش می ریختند.

دهانهای بی در و دروازه کفار از ناسزا و ریشخند و سخنان زننده و زشت پر بود که هر آن، آنها را نثار پیامبر می کردند.

تلاش کافران

پیامبر صلی الله علیه و آله با استواری و شکیبایی تمام و صبر و تحملی پیامبرانه در برابر این همه آزار و شکنجه ایستادگی می کرد. اگر گروهی از کافران به نزد آن حضرت می آمدند، وی با گشاده رویی از آنها استقبال می کرد و با بهترین شیوه آنان را به دین خدا فرا می خواند. اگر دعوتش را نمی پذیرفتند؛ از آنان می خواست کتابی مانند قرآن بیاورند و سپس این آیه را بر آنها تلاوت می کرد:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۲).

«بگو اگر آدمیان و پریان گرد آیند بر آن که مانند این قرآن را بیاورند، نتوانند مانندش را بیاورند اگرچه برخی از ایشان پشتیبان برخی دیگر باشند.»

بسیاری از اوقات کفار او را مورد تمسخر قرار می دادند و دعوتش را به ریشخند می گرفتند، اما پیامبر بدون آن که از آنان خشمناک شود یا منقلب گردد اندرزشان می داد و به سوی خداوندشان فرا می خواند.

گاه در مجامع و درمیان قبایل می رفت و مردم را به سوی پروردگارشان دعوت می کرد، اما کفار قریش در دعوت او از دو راه ایجاد خلل می کردند.

ص: ۲۶

۱- (۱) رسول الإسلام فی مکة، ص ۲۸.

۲- (۲) سوره اسراء، آیه ۸۸.

نخست آن که مردم را از این که تحت تأثیر قرار بگیرند، برحذر می داشتند. به مردم می گفتند این مرد از خود ماست؛ او جادوگر و دیوانه است یا اینکه می گفتند دروغگوست. این تبلیغات چنان مؤثر افتاده بود، که مردم در گوشه‌های خود پنبه می گذاشتند تا مبدا سخن پیامبر را بشنوند.

دوم اینکه مردی از کفار پشت سر پیامبر به راه می افتاد و بانگ برمی داشت که او دروغگوست. بدین ترتیب گفتار پیامبر به گوش مردم نمی رسید و کسی به دعوتش پاسخ نمی گفت.

تدبیر کونه فکran

کفار قریش با این مخالفتها نتوانستند، از حرکت این رسالت و آوازه آن جلوگیری کنند.

بنابراین چاره دیگری اندیشیدند، تا شاید مردم را از گرایش به اسلام منع کنند. آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده به او گفتند: ای محمد! تو خدایان ما را ناسزا گفتی و عقلهای ما را پوک خواندی و جماعت ما را پراکنده ساختی. اگر با چنین کارها در پی کسب ثروت هستی ما به تو ثروت می دهیم؛ و اگر خواهان سیادت و بزرگی هستی تو را سیادت خواهیم داد و اگر بیماری تو را درمان خواهیم کرد.

اما پیامبر در پاسخ فرمود: «هیچ کدام از اینها که گفتید در کار نیست. بلکه خداوند مرا به پیامبری به سوی شما برانگیخته و کتابی نیز فرو فرستاده است. اگر آنچه را که آورده ام بپذیرید، همان در دنیا و آخرت بهره شماست و اگر آن را نپذیرید من همچنان صبر می کنم تا خداوند میان ما داوری کند».

ابوطالب ... نگاهبان و پشتیبان

کافران این بار اندیشه کردند که این درخت پاک را از بیخ ریشه کن کنند و شخص پیامبر را از پای درآورند. اما پیامبر تکیه گاهی نیرومند داشت که کفار نمی توانستند از پس او برآیند. این تکیه گاه عمو و یاورش ابوطالب، رئیس قریش و بزرگ بنی هاشم بود. بنابراین، آنان در گام اول خواستند ابوطالب را بفریند به وی

گفتند: «ما یکی از فرزندان زیبای خود را به تو می دهیم و محمد را از تو می گیریم و می کشیم!» ابوطالب پاسخ داد: شما به انصاف معامله نمی کنید. من فرزند شما را بگیرم و آب و خوراکش دهم و شما فرزند مرا بگیرید و بکشید؟! کافران گفتند: برادر زاده ات به خدایان ما دشنام می گوید، بر دین ما عیب می گیرد، عقلهای ما را پوک می خواند و پدران ما را به گمراهی متهم می کند. یا تو او را از این کارها بازدار و یا آن که خودت را کنار بکش و بگذار تا ما او را از این کار بازداریم.

امّا ابوطالب که در راستی گفتار برادرزاده اش و پیامبری که به سوی او برانگیخته شده بود، تردید نداشت گفتار آنان را رد کرد و هیچ یک از پیشنهادهای آنان را نپذیرفت و خطاب به پیامبر فرمود: مردم را به سوی پروردگارت فراخوان و بدان که من هرگز از یاری تو دست برنمی دارم.

محاصره

وقتی قریش دید که ابوطالب از یاری پیامبر دست بردار نیست نقشه دیگری کشید. آنان تصمیم به قطع رابطه با پیامبر و یاوران هاشمی اش گرفتند، و عهدنامه ای نیز در این باره نوشتند، و مردم را از فروش کالا- به بنی هاشم منع کردند. ابوطالب، بنی هاشم را جمع کرد و آنان را در دره ای که در اطراف مکه داشت، جای داد. پیامبر و بنی هاشم مدت سه سال و در سخت ترین شرایط در این دره به سر بردند.

ترس و اضطراب به قدری زیاد بود که ابوطالب در هر شب، چندین بار بستر خود را با بستر پیامبر عوض می کرد تا مبادا حیات پیامبر دستخوش حادثه ای گردد.

خداوند اراده کرد که مدّت این تبعید و محاصره پایان یابد. پس به موریانه ای فرمان داد تا خطوط ملعونی را که بر روی عهدنامه نوشته شده بود، بخورد. موریانه آن خطوط را خورد. آن گاه خداوند، پیامبرش را از این ماجرا آگاه کرد. پیامبر نیز این خبر را با ابوطالب در میان نهاد و ابوطالب هم به سوی کفار رفت و آنان را از آنچه روی داده بود مطلع ساخت و گفت: این علامت راستگویی فرزند برادرم در دعوتش و نشانه دروغ شما در انکار رسالت اوست.

کفار جریان پیمان نامه را به عنوان داور در کار خود گرفتند. بدین ترتیب که

اگر پیمان نامه، همانگونه که رسول خدا خبر داده بود، از بین رفته باشد، مسلمانان را از تبعید بیرون آورند و اگر چنان نبود، پیامبر و همه یارانش را همچنان در شعب ابی طالب نگه دارند.

وقتی قریش به سراغ پیمان نامه رفتند، آن را همان گونه که پیامبر گفته بود، یافتند و طبق قرار، بنی هاشم از تبعیدگاه خود آزاد شدند. بدین ترتیب یکی از طاقت فرساترین دوره های رسالت پیامبر پایان پذیرفت.

سختی و تنگدستی که در شعب ابی طالب بر خاندان بنی هاشم وارد شد در نهایت بسیار دشوار و غم انگیز بود. آنان همچنین خسارت‌های فراوانی نیز متحمل شدند. زیرا محاصره اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم در نهایت به مرگ خدیجه همسر پیامبر، و ابوطالب عمو و کفیل آن حضرت انجامید.

خدیجه، در همه دردها و آرزوهای پیامبر شریک آن حضرت بود و پیامبر را در برابر آزار و اذیتهایی که از مردم متحمل می شد، تسلی می بخشید و آن حضرت را در برابر دسیسه های قریش یاوری می کرد. ابوطالب نیز حامی پیامبر بود و سدی بزرگ در میان او و قریش ایجاد کرده بود.

ابوطالب سرور قریش و بزرگ بنی هاشم بود. از نظر منطق نظام اجتماعی آن روز، حق مشروع وی بود که از پیامبر دفاع کند، چراکه وی پیامبر را به مثابه فرزند خود می دانست. در این نظام انسان می تواند، از هر راه و در همه احوال از فرزندش دفاع کند، حتی اگر فرزندش از طریقه مردم آن دیار و دینشان به دور باشد.

مرگ ابوطالب و خدیجه در نظر پیامبر مانند ویران شدن دژی استوار بود که بر دو پایه محکم قرار داشت. از این رو، این سال را به نام «عام الحزن» (سال اندوه) نامگذاری کردند. زیرا پیامبر در این سال به خاطر مرگ دو پشتیبان و مدافع بزرگ رسالتش، شدیداً متأثر و اندوهگین شد. این حادثه در بین سالهای هفتم و هشتم بعثت به وقوع پیوست.

هجرت به حبشه

پس از مرگ ابوطالب، پیامبر صلی الله علیه و آله با بحرانهای سختی روبه رو شد. قریش

همه نیروی خود را برای نابود کردن مسلمانان و از میان بردن نهضت اسلامی به کار گرفت و فشارهای سختی بر مسلمانان وارد آورد. آزارهای فراوانی بر پیامبر روا داشت. چند بار نیز کمر به قتل پیامبر بست اما خداوند از اجرای نقشه آنان جلوگیری می کرد. پیامبر درباره بحرانهایی که گریبانگیر او و مسلمانان شده بود، تدابیری اندیشید. به مسلمانان فرمان داد تا به حبشه هجرت کنند. این نقشه با هجرت دو گروه بزرگ از طریق دریا به حبشه، اجرا شد. مسلمانان بدین ترتیب از شر کفار و مکر و حيله آنان جان سالم به در بردند. پادشاه حبشه نیز آنان را پناه داد و مقدمشان را گرامی داشت.

پیامبر در مورد خود نیز تصمیم گرفت به «طائف»، شهری نزدیک مکه که قبیله بزرگ و نیرومند ثقیف در آنجا زندگی می کرد، برود. پیامبر بدین امید به طایف رفت که مردم آنجا را هدایت کند؛ تا آنان نیز پیامبر را از آزار و اذیت قریش در امان نگاه دارند. اما این طرح، با موفقیت روبه رو نشد. قبیله ثقیف نه تنها اسلام نیاورد بلکه دیوانگان و نادانان خود را بر پیامبر گماشت تا آن حضرت را به بدترین شکل آزار دهند. آنان کسانی به مکه فرستادند تا ماجرای دعوتشان به اسلام از سوی پیامبر را برای قریش نقل کنند. قریش بار دیگر دست به کار نابودی آن حضرت شد. پیامبر که از بیم جان خود نمی توانست به صورت معمولی به مکه بازگردد، ناگزیر شد به تنی چند از بزرگان و رؤسای قریش پیغام دهد و از آنان بخواهد که وی را در مقابل قریش پناه دهند. یکی از آنان تقاضای پناهندگی پیامبر را پذیرفت و آن حضرت توانست در زیر چتر حمایت او به مکه وارد شود.

دعوت قبایل دیگر

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت که مردم مکه نمی توانند پرچمداران رسالت مقدس اسلام در سراسر جهان باشند. زیرا می دید که دعوت مصرّانه و پیگیر او در حدود ده سال هیچ سودی دربر نداشته، و همچنین، بر پافشاری کفار و معاندان نیز افزوده است.

بنابراین، رسول اسلام تصمیم گرفت دعوت خود را در میان سایر قبایل عربی

گسترش دهد. اگر آن حضرت می توانست قبیله ای را به سوی اسلام راهنمایی کند به سوی آن قبیله می رفت و نور تابناک اسلام را از طریق افراد آن قبیله انتشار می داد. بدین منظور آن حضرت در مراسمی که اعراب برای عبادت یا تجارت تشکیل می دادند، در جمع آنها حضور می یافت؛ و خطاب به افراد قبیله می فرمود: «ای بنی فلان! من فرستاده خدایم به سوی شما. خداوند به شما می فرماید که او را پرستش کنید، و همتایی برای او قائل نشوید، جز او هرچه را که می پرستید کنار گذارید و به من بگروید و مرا تصدیق کنید و از شر دشمنانم در امان نگاه دارید تا من نیز به شما بگویم چرا خداوند مرا مبعوث کرده است».

قریش برای خنثی کردن اثر دعوت پیامبر، کسانی را به دنبال آن حضرت روانه می کردند تا مردم را از طاعت او برحذر دارند و دعوتش را لوث کنند. اکثر اوقات ابولهب، عموی پیامبر، این وظیفه را برعهده می گرفت (۱).

قبیله های عرب نیز بر عبادت خدایان خیالی خویش پا می فشردند و تعصب می ورزیدند و پیروی از آیین پدران خود را ترجیح می دادند. از طرف دیگر آنها از قریش هم می ترسیدند. چون اگر اسلام می آوردند بطور قطع باید خود را برای جنگ با قریش آماده می کردند. از این رو دعوت پیامبر را نمی پذیرفتند و آن حضرت را به نیکی یا بدی از خود می راندند.

یثرب ... مشرق اسلام

تنها یک قبیله دعوت پیامبر را پذیرفت. این قبیله در یثرب (مدینه) مسکن داشتند، و به دو طایفه اوس و خزرج تقسیم می شدند. همواره بین این دو طایفه جنگ و خونریزی برپا بود بطوری که هر دو از اینهمه ستیزه و نزاع به ستوه آمده بودند.

مردم «یثرب» سخن پیامبر را پذیرفتند و به دعوت او گردن نهادند و بدین گونه اسلام در شهر «یثرب» مانند طلوع خورشید تابناک پس از شبی دراز، آغاز به انتشار کرد.

ص: ۳۱

سپس دومین بیعت مسلمانان «یثرب» با حضرت محمد صلی الله علیه و آله در عقبه «منی» شکل گرفت و در همان جا پیمانی نظامی میان پیامبر و هواداران یثربی اش منعقد شد. به موجب این پیمان، مسلمانان «یثرب» موظف شدند با تمام قوای جنگی خود، از پیامبر و سایر مسلمانان دفاع کنند.

هجرت به مدینه

پیامبر صلی الله علیه و آله برنامه هجرت به مدینه را ترتیب داد. آن حضرت یارانش را یکی پس از دیگری به دور از چشم قریش، به سوی مدینه رهسپار می کرد.

وقتی کفار از این حرکت آگاه شدند، باخود گفتند: اگر مسلمانان در مدینه گرد آیند، پایگاه نیرومندی برضد ما ایجاد خواهند کرد و جان و مال ما را به شدت تهدید خواهند نمود.

در جستجوی راه چاره ای برآمدند تا مسلمانان را از راه تشویق و دلجویی و یا تهدید از هجرت به مدینه بازدارند. اما مسلمانان با استفاده از تاریکی شب از چنگال قریش می گریختند. کفار با خود می گفتند: «محمد هنوز در چنگ ماست و چیزی مانع از دسترسی ما به او نیست. اگر او بتواند به مدینه هجرت کند و یارانش را به دور خود گرد آورد کشتن او برای ما بسیار مشکل خواهد شد». بنابراین در «دار الندوه» گرد آمدند و درباره این مسأله به مشورت پرداختند. در نهایت تصمیم گرفتند از هر قبیله یک نفر داوطلب شود و سپس همگی به یکباره بر پیامبر یورش برند و او را بکشند و خون او را به گردن همه قبایل عرب اندازند و بدینوسیله آن را پایمال کنند. در این صورت بنی هاشم هم نمی توانست تنها یک قبیله را مسئول قتل پیامبر بشناسد و دست به انتقام گشاید.

کفار از هر قبیله فردی انتخاب کردند. آنان خانه پیامبر را در محاصره خود گرفتند. اما وحی بر پیامبر فرود آمد، و آن حضرت را از طرحها و برنامه های قریش آگاه کرد و به او فرمود تا شبانه شتری اختیار کند و به سوی مدینه هجرت نماید.

پیامبر، حضرت علی علیه السلام را در بستر خویش خواباند تا کفار گمان برند که آن حضرت در خانه آرمیده و چون سرگرم نگرهبانی از آن حضرت شدند، وی از راهی دیگر بگریزد.

امام علی علیه السلام در بستر پیامبر آرمید و چشم به راه سرنوشت دوخت. در همین حال پیامبر در تاریکی شب به سوی غار «ثور» حرکت کرد و چند روز در آنجا به سر برد و سپس از بیراهه به سوی مدینه روانه شد تا مبادا قریش یا مزدورانشان که به طمع گرفتن جایزه برای دستگیری محمد به تعقیب آن حضرت پرداخته بودند، وی را دستگیر کنند.

هجرت ... آغاز حیاتی نوین

وقتی پیامبر به مدینه رسید، جشن باشکوهی از سوی مردم آن شهر به افتخار حضرت برپا شد. کاروانهای سرور و شادی به راه افتاد و نغمه های شادمانه به آسمان رفت.

هجرت پیامبر بدینسان پایان یافت و خود آغازگر حیات نوینی برای مسلمانان شد. حیاتی عزتمند و گرامی برای مسلمانان، حیات دفاع از حقوقشان و جهاد با دشمنانشان، حیات گسترش و پویایی در سرتاسر جهان. در واقع هجرت پیامبر، آغاز شکل گیری امت یکتاپرست اسلامی بود. به این دلیل است که مسلمانان هجرت پیامبر را مبدأ تاریخی - دینی خود قرار دادند، چرا که هجرت در نظر آنان یکی از مهم ترین رویدادها به شمار می رفت.

در مکه هنوز گروهی از مسلمانان باقی مانده بودند که آنان نیز پس از پشت سر گذاردن دشواریهای بسیار، به رهبری حضرت علی علیه السلام به سوی مدینه هجرت کردند. قریش که از طرحها و توطئه های پیشین خود سودی نبرده بود، برای از بین بردن اسلام و مسلمانان دست به طرح نقشه های دیگر زد.

توطئه های قریش

نقشه های جدید آنها در دو برنامه خلاصه می شد که قریش آنها را یکی پس از دیگری دنبال می کرد.

برنامه اول: آنها نامه هایی به مردم مدینه نوشته و با اندکی تشویق و تهدید خواستار تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها شدند اما مسلمانان این نقشه را به ریشخند و

طراحان آن را به باد مسخره گرفتند و قصیده ای هجوآمیز به قریش نوشتند، و پس از آنکه حقیقت پیامبر و نیز انگیزه های دشمنی قریش را تشریح کردند، با بیانی روشن پاسخ آنها را گفتند.

برنامه دوم: از آنجا که قریش امور تجارت سرزمینهای عربی را در دست داشت؛ مدینه را در محاصره اقتصادی قرار داد. قریش که ایمنی راههای تجاری را باهم پیمانی با قبایل صحرائشین که در راه شام و راه یمن مسکن داشتند، تأمین می کرد بیانیه ای به همه این قبایل صادر کرد، و آنان را از فروش مواد غذایی به مردم مدینه منع کرد. همچنین در این بیانیه هشدار داده شده بود، که به کاروانهای بازرگانی که قصد بردن مواد غذایی به مدینه را دارند، اجازه رفت و آمد ندهند.

اما پیامبر که مسئولیت دفاع از مدینه بر دوش او بود و به خوبی دریافته بود که محاصره اقتصادی که مردم مدینه بدان دچار آمده اند به خاطر اوست در صدد برنامه ریزی برای دفاع در برابر این محاصره برآمد و این امر، چنانکه بعداً خواهیم گفت، به جنگ بدر منتهی شد. اما پیش از پرداختن به علل وقوع جنگ بدر، بهتر است نگاهی گذرا به وضعیت مردم مدینه و امکانات مادی و معنوی آنان داشته باشیم.

پیامبر در مدینه با سه طایفه روبه رو شد:

۱- مسلمانان که از سه گروه اوس، خزرج و مهاجران تشکیل می شدند و نسبت به هم بیگانه بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله توانست آنان را در بوته ای واحد ذوب کند بطوری که به صورت برادرانی یکدل و آهنین صف درآمدند و در «مساوات و تعاون، امتی بیگانه همچون دانه های شانه گردیدند».

۲- منافقان، اینان گروه بزرگی از اعراب را تشکیل می دادند. اظهار اسلام می کردند ولی در نهم کفر می ورزیدند. پیامبر توانست جلوی تحركات این گروه را بگیرد. بعضی اوقات با آنها همراه می شد و مسئولیتها و مناصبی به ایشان می سپرد، تا آنها را بدینوسیله مشغول سازد، وحی نیز با آیاتی که در شأن منافقان نازل می کرد، در ارزیابی آنها شرکت می جست و تأکید می کرد که:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (۱).

«منافقان در پست ترین طبقات دوزخ جای دارند.»

ص: ۳۴

۳- یهود، آنان نیرویی رعب انگیز بودند که مال و سلاح و امکانات فراوانی در اختیار داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله قراردادهایی سیاسی و نظامی با ایشان بسته بود که برای هر دو طرف ضامن زندگی مسالمت آمیز و دفاع مشترک از شهر و مردم آن بود.

پیامبر ... معلم و مربی

مسئولیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بیشتر از مکه بود اگرچه در آنجا فشار بیشتری به آن حضرت وارد می شد.

چون پیامبر می خواست پیش از آنکه پایه حکومتی استوار را پی ریزی کند، امتی پی ریزی کند که مسئولیت‌های بزرگی را که در پیش رو داشت، تحمل کند. مسئولیت تبلیغ اسلام برای غیر مسلمانان، مسئولیت تهذیب مسلمانان، مسئولیت اجرا و تطبیق نظام اسلامی، مسئولیت دفاع از مسلمانان جزیره العرب مکانی که اندیشه مردمانش بر محور جنگها و غزوات و شمشیرها و نیزه ها دور می زد. این همه، مسئولیت‌های خطیری بود که بر دوش پیامبر سنگینی می کرد. در همان حالی که پیامبر لشکر اسلام را به طرف جبهه های نبرد، رهبری می کرد، آنان را به امانتداری و وفای به عهد حتی در قبال دشمن ستیزه گر سفارش می نمود. در همان هنگامی که به یارانش درس فداکاری و جهاد می آموخت، معانی گذشت و چشم پوشی را نیز به آنان آموزش می داد، و بر رواج صلح و گفتار نیک تأکید می فرمود. در لحظه دفن شهدای احد مسلمانان با دیدن اجساد شهدایی که به طرز فجیعی توسط کفار مُثله شده بودند، دچار خشم و غضب شدند و درصدد انتقام از کفار برآمدند؛ اما پیامبر آیات عفو و تحریم مُثله را، اگرچه نسبت به سگی هار باشد، بر آنان می خواند.

از همه این قرائن می توان به بزرگی و سنگینی مسئولیت پیامبر صلی الله علیه و آله در تکوین امتی موحد، چنان برترین و بزرگوارترین امتهای در هستی، پی برد.

مقابله به مثل

به مسأله محاصره اقتصادی که کفار قریش آن را بر مردم مدینه تحمیل کرده

بودند، باز می‌گردیم تا بدانیم موضع پیامبر در برابر این محاصره چه بود و چگونه توانست از آن رهایی یابد.

طرحی که پیامبر برای دفع این محاصره پیاده کرد همان مقابله به مثل بود. چراکه کاروانهای تجاری که می‌خواستند از مکه به شام بروند ناگزیر بودند، از تنگه بیابانی میان دریای سرخ و مدینه بگذرند. پیامبر هم گروهی از افراد مسلح را برای نگهبانی از این منطقه به کار گماشت. نگاهبانان این منطقه گاهی از مهاجران و گاهی از نصار انتخاب و تعیین می‌شدند. این گروه وظیفه داشتند جلوی حرکت کاروانهای تجاری را بگیرند. اما این کاروانها با قبایل صحرائشین پیمان بسته بودند که این قبایل آنان را از حمله و هجوم دزدان محافظت کنند و در برابر هر سال مبلغی معین به آنها پردازند.

از این رو این نقشه چندین بار با شکست روبه‌رو شد. چون هرگاه افراد مسلح می‌خواستند به کاروانی حمله کنند این قبایل صحرائشین به حکم پیمانی که با کاروانیان بسته بودند، دخالت می‌کردند و به یاری آنها می‌شتافتند. اما پیامبر به میان این قبایل صحرائشین رفت و در زمینه مسایل جنگی با آنان پیمانی منعقد کرد و بدین ترتیب از دفاع این قبایل از کاروانهای بازرگانی آسوده شد.

اولین غنیمت

پیامبر عده‌ای از یارانش را به محلی بین مکه و طائف فرستاد تا به انتظار یکی از کاروانهای تجاری قریش، در کمین بنشینند. همچنین نامه‌ای محرمانه نوشت و آن را به فرمانده این دسته به نام «عبدالله بن جحش» داد و به او فرمود: «به سوی مکه عزیمت کن. چون دو روز از راه را سپری کردی آنگاه نامه را بگشا و مطابق با دستوری که در آن آمده، رفتار کن».

«عبدالله» همچنان که پیامبر فرموده بود، عمل کرد و چون نامه را گشود این دستور العمل را ملاحظه کرد: «چون نامه مرا خواندی به راه خود ادامه ده، تا به نخلستانی در بین راه مکه و طائف برسی. در همانجا فرود آی، و در کمین کاروان قریش به انتظار باش. و ما را از خبرهای مربوط به قریش آگاه کن».

«عبدالله» به سوی نخلستان پیش رفت و کاروانی را دید که به سوی مکه در حرکت است. وی با یاران خود بر کاروان حمله بردند. یک تن از آنان را کشتند و دو تن را اسیر کردند و یک تن نیز از صحنه نبرد گریخت. عبدالله بر کاروان دست یافت و آن را با خود به مدینه آورد.

گرچه پیامبر از اقدام «عبدالله بن جحش» خرسند نبود اما از اموال بدست آمده استفاده کرد. زیرا این اموال در وقتی به دست پیامبر افتاد که آن حضرت پیش از هر زمانی بدان نیازمند بود. از طرفی این کار ترسی بزرگ در دل کافران پدید آورد.

تلاش و استقامت

این بار پیامبر شخصاً فرماندهی گروهی از افراد مسلح را برعهده گرفت و در کمین کاروان بازرگانی قریش به انتظار نشست. آن حضرت چندین گزارش درباره مسیر حرکت کاروانهای بازرگانی قریش شنیده بود اما هر بار که برای حمله به سوی کاروانها می رفت، کاروانها رفته بودند و آن حضرت بدانها دست نیافته بود. چنانکه پیش از این نیز گفتیم جلوگیری از حرکت کاروانهای تجاری قریش، دفاعی مشروع برای پیامبر به شمار می آمد. زیرا این کار در واقع مقابله به مثل با کار قریش بود که از حرکت کاروانهای تجاری مردم مدینه جلوگیری می کردند. همچنین هدف دیگر پیامبر رهایی از بن بست اقتصادی بود که قریش آن را بر مسلمانان تحمیل کرده بودند.

از سوی دیگر قریش در مکه اموال مسلمانان را مصادره کرده بودند و آنها را به مسلمانان باز نمی گرداندند، با اجرای این طرح تا حدودی اموال از دست رفته مسلمانان به آنان باز می گشت.

بدر ... شکوه قدرت

روزی به پیامبر خبر رسید که یکی از کاروانهای تجاری قریش از آن حدود عبور می کند. پیامبر به قصد حمله به کاروان و تصرف آن از شهر بیرون آمد. از طرفی خبر حرکت پیامبر به کاروانیان رسید و آنان نیز به طریقی این خبر را به مکه رساندند

و

مکیان را هشدار دادند که اموالشان در معرض خطر قرار گرفته است. مکیان هم که از دادن جان برای حفظ اموالشان دریغ نداشتند چون این خبر را شنیدند، شتابان به سوی مدینه حرکت کردند.

ریاست این کاروان با ابوسفیان بود. وی از راه اصلی خارج شد و به بیراهه زد و از کناره های ساحل دریای سرخ به دور از چشم پیامبر و یاران مسلحش به حرکت خود ادامه داد و بدین وسیله از حمله مسلمانان به کاروان رهایی یافت.

کفار قریش با آنکه از نجات کاروان تجاری خود آگاه شدند، همچنان به سوی مدینه حرکت می کردند و به خود اجازه نمی دادند پیش از سرکوب مسلمانان و شکستن ابهت آنان، به مکه بازگردند.

پیامبر به قصد تصرف کاروان قریش به سوی مکه حرکت می کرد و قریش به قصد سرکوب مسلمانان به طرف مدینه می آمد. در همین حال این دو سپاه در سر چاهی موسوم به «بدر» با یکدیگر روبه رو شدند. پیامبر خود را برای جنگ به معنای واقعی، آماده نکرده بود، ولی قصد داشت بر اموال تجاری قریش دست یابد. اما با این وجود، وی بازگشت به مدینه را شکست تلقی می کرد؛ و برای آنکه مبادا کفار، با این کار طمع نابودی مسلمانان را در سر پیورانند، به خود اجازه عقب نشینی و بازگشت نداد.

این نخستین میدانی بود که مسلمانان در تاریخ جدید خود، در آن دست و پنجه نرم می کردند. این جنگ در سال دوم هجری روی داد. شمار نیروی کفار از مرز ۹۵۰ تن می گذشت در حالی که تعداد مسلمانان تنها به ۳۱۳ تن می رسید. با همه این احوال، مسلمانان با پیروزی تمام این نبرد را به پایان رساندند و خسارتهای فراوانی به دشمن وارد آوردند و با عنایت خداوند آنها را تار و مار کردند.

تاکتیک جنگ در جزیره العرب بدین گونه بود که نخست دو نفر در میدانی که هر دو گروه متخاصم نظاره گر آن بودند، به نبرد می پرداختند. زمانی که پهلوانان کشته می شدند، یک فرد یا یک جبهه به جبهه دشمن هجوم می برد و این کار تا آنجا دنبال می شد که یکی از دو گروه تار و مار شود.

با این حال پیامبر در جنگ بدر شیوه جدیدی را به اجرا گذارد. وی مثلتهای جنگی را ترتیب داد که در نوع خود بی نظیر بودند. آن حضرت دستور داد صفوف

مسلمانان به شکل مثلثی بزرگ آرایش یابد به شرطی که پشت هر فرد به طرف داخل مثلث، یعنی به طرف دیگر افراد مثلث، و صورت او رو به خارج مثلث یعنی به طرف کفار باشد.

خداوند نیز با سپاه‌یانی از ملائکه، که آنان را برای یاری پیامبر فرستاده بود، آن حضرت را یاری داد. سپاه کفار پس از آن که پهلوانانشان به دست نیرومند حضرت علی علیه السلام از پای درآمدند، راه گریز در پیش گرفتند و فرار را بر قرار ترجیح دادند.

سرانجام این جنگ با هفتاد کشته از سپاه کفار، که اکثر آنان از سران و دلاوران بودند، و چهارده شهید از سپاه اسلام، هشت شهید از انصار و شش شهید از مهاجران، پایان یافت (۱).

توطئه نافرجام

این نبرد خونین، باب جنگهای دیگر را به روی پیامبر که خود با دلیری و نیرومندی و استقامت آنها را رهبری می کرد گشود. درحالی که این جنگ قریش را در پی انتقام و خونخواهی از کشته هایش برمی انگیخت، مسلمانان را به یاری خداوند مطمئن می کرد و به آنان نیرو می بخشید، تا در برابر هر هجومی، از هر نوع که باشد، پایداری و استقامت ورزند.

شکست قریش در این جنگ موجب شد، که آنان در اندیشه توطئه و حيله بر ضد پیامبر باشند. به همین منظور آنان یکی از پهلوانان و دلیران خود را به مدینه فرستادند تا پیامبر را بفریبند و او را بکشند. اما خداوند، این نقشه را نقش بر آب کرد. وقتی وی نزد پیامبر آمد، و آن حضرت با او به گفتگو نشست، وی را از توطئه ای که در سر داشت مفضلاً آگاه ساخت. این پهلوان قریش «عمیر بن وهب» نام داشت، او اسلام آورد و به مکه بازگشت و فعالانه به تبلیغ اسلام همت گماشت و بدین گونه توطئه مکارانه قریش خنثی شد.

ص: ۳۹

قریش دسیسه بی فایده دیگری را به اجرا گذاشت. گروهی از آنان که شمارشان به دویست نفر می رسید، به فرماندهی ابوسفیان، شبانه بر مردم مدینه شیخون زده دو تن از آنان را کشتند.

چون سپاه اسلام به رهبری پیامبر، آنها را تعقیب کردند کفار تاب ایستادگی نیافتند و از میدان گریختند و برای آن که بتوانند با راحتی و سبکی بیشتر بگریزند قسمتی از وسایل خود را بر جای نهادند و خود فرار کردند. این جنگ به «غزوه سویق» شهرت یافت. زیرا مسلمانان در این جنگ مقدار فراوانی از خوراک سویق که توشه کفار بود، به غنیمت گرفتند.

نبرد احد

این بار نیز ابوسفیان فرماندهی قریش را برعهده و پرچم کفر را به دست گرفت. و پنج هزار مرد جنگی در زیر آن جمع کرد و به طرف مدینه در حرکت شد. وقتی سپاه ابوسفیان به کوه احد در چند کیلومتری مدینه رسید، پیامبر با لشکری که شمار آن از ششصد تن بیشتر نمی شد، به رویارویی وی شتافت. پیامبر در این نبرد، نقشه خیره کننده ای کشید.

وی از کوه احد به عنوان تکیه گاهی برای سپاهش استفاده برد و بر شکافهای کوه که در پشت سرش قرار داشت، گروهی مسلح را به فرماندهی «عبدالله» گماشت و به آنان فرمود که چه مسلمانان پیروز شوند، و یا شکست بخورند، نباید موقعیت خود را رها کنند. آنگاه فرمان داد مسلمانان یکپارچه بر کفار یورش برند. کفار، که تا آن هنگام با هجوم یکپارچه برخورد نکرده بودند، پس از مدتی نبرد خونبار تار و مار شدند، و مسلمانان بر غنایم فراوانی دست یافتند. کسانی که پشت سر سپاه در شکاف کوه به نگهبانی مشغول بودند، دیدند که همزمانشان در جمع غنایم از آنان پیش افتاده اند. از این رو آنان نیز به قصد جمع غنیمت موقعیت حساس خود را رها کردند، و به جمع غنایم پرداختند. هر چقدر که «عبدالله» آنان را از این کار منع کرد، مؤثر نیفتاد. وقتی

کفار به رهبری خالد بن ولید وضع نگهبانان تنگه را چنین دیدند از پشت سپاه مسلمانان، بر آنان حمله بردند و ما بقی یاران «عبدالله» را از پای درآوردند و پس از آن بر مسلمانان تاختند و به کافرانی که از صحنه نبرد گریخته بودند، بانگ بازگشت سردادند. لشکر قریش، مسلمانان را در محاصره خود گرفتند. شمار فراوانی از مسلمانان از عرصه نبرد گریختند و این درحالی بود که مسلمانانی که از میدان فرار نکردند، مثل پیامبر و علی علیه السلام وعده دیگر از مسلمانان فداکار، از این موقعیت بهره برداری کردند. سرانجام حضرت علی علیه السلام ده تن از پرچمداران سپاه کفر را به هلاکت رساند، تا جایی که پرچم کفار بر زمین افتاد، و آنها با خواری، راه گریز در پیش گرفتند.

پس از این، مسلمانان غنایم زیادی به چنگ آوردند، اگرچه در این جنگ خسارتهای جبران ناپذیری نیز متوجه مسلمانان شد همچون شهادت حمزه بن عبدالمطلب پهلوان و دلیرمردی که پس از پیامبر و علی علیه السلام، سومین فرمانده سپاه اسلام به شمار می رفت.

پیامبر اسلام پس از شهادت حمزه وی را «سید الشهداء» نامید.

تعقیب دشمن

ابوسفیان باقیمانده سپاه خود را در محلی بین مکه و مدینه جمع کرد. پیامبر با آنکه خسارتهای جنگی سنگینی را متحمل شده بود، و یارانش نیز دشواریهای فراوانی را تحمل کرده بودند، به تعقیب ابوسفیان پرداخت.

پیامبر به مکانی به نام «روحاء» رسید و چون به ابوسفیان دست یافت وی از هیبت آن حضرت دچار ترس و بیم شد و به مکه گریخت.

این حرکت پیامبر به انگیزه کسب قدرت و روحیه، آن هم پس از شکست احد، و نیز بازگرداندن موقعیت و ارج سپاه اسلام در دل کفار از اهمیت فراوانی برخوردار بود.

پس از مدتی ابوسفیان هزار مرد جنگی گرد آورده همراه با آنان به سوی مدینه حرکت کرد. چون پیامبر این گزارش را دریافت کرد از مدینه خارج شد تا به «بدر» رسید. اما کفار که از آمدن پیامبر اطلاع یافته بودند، گریختند. بعد از این نبرد، جنگ دیگری میان پیامبر و قریش به وقوع پیوست مگر جنگ خندق که در آن قریش با عده ای دیگر از غیر قریش برضد اسلام باهم متحد شدند.

جنگ احزاب

فرماندهی جنگ خندق را ابوسفیان به عنوان فرمانده نیروهای عرب در مکه به عهده گرفت. وی قریش و اعراب را جمع کرد و با برخی از یهودیان مدینه پیمان بست، و برای سرکوب مسلمانان دست به کار شد.

جنگهایی که مسلمانان در زمان حیات پیامبر در آن شرکت می جستند به سه دسته تقسیم می شدند. نوع اول جنگهایی بودند که میان آنان و قریش درمی گرفت و نوع دوم جنگهایی که میان آنان و یهودیان رخ می داد و نوع سوم جنگهایی بود که بین مسلمانان و سایر اعراب که مانع از پیشرفت و انتشار اسلام بودند، اتفاق می افتاد.

در جنگ خندق، هر سه نوع این جنگها به وقوع پیوست از این رو بدان جنگ «احزاب» هم گفته می شود. زیرا قریش با «بنی سلیم» و «اسد» و «فزاره» و «اشجع» و «غطفان» و با «بنی قریظه» و برخی از یهودیان مدینه برای جنگ با پیامبر هم پیمان شدند.

نظر مسلمانان بر این قرار گرفت که در مدینه بمانند و بین خود و احزاب (دشمنانشان) خندقی حفر کنند.

لشکر دشمنان همچون سیلی خروشنده و ویرانگری که کوه و دشت را فرا می گیرد به مدینه رسید. چون چشمشان به «خندق» خورد گفتند: این حيله ای تازه ای است. دو تن از دلاوران آنان به نامهای عمرو بن عبدود و عکرمه بن ابوجهل از خندق گذشتند و میان خندق و مسلمانان ایستادند و فریاد مبارزخواهی سردادند. علی علیه السلام

به سوی شجاع ترین دلاور عرب در زمان خود، یعنی عمرو، رفت و او را بکشت. با مرگ عمرو، ترس و بیم در سپاه کفر حکمفرما شد. هر دو سپاه به سوی یکدیگر تیر انداختند. سپاه کفار بیش از بیست روز در پشت خندق اردو زدند، اما سرانجام با خواری و سرافکنندگی پس از تحمل خسارتهای معنوی و مادی فراوان به دیار خود بازگشتند.

آوازه استقامت و پیروزی مسلمانان در برابر سپاه بی شمار کفر، در سرتاسر جزیره العرب پیچید. در این جنگ تعداد سپاهیان اسلام از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد، در حالی که افراد سپاه کفار به دهها هزار تن بالغ می شد. اما با این همه پیروزی در این جنگ سرانجام نصیب سپاه اسلام شد.

با پایان غزوه خندق، سلسله بزرگی از جنگهای پیامبر با قریش خاتمه یافت. و بعد از این هیچ جنگ دیگری میان پیامبر و قریش روی نداد، مگر فتح مکه که آن هم در واقع پیروزی نهایی مسلمانان بر کفار بود نه جنگ و خونریزی.

در اینجا دو سلسله دیگر از جنگهای اسلامی باقی می ماند، نخست: جنگ مسلمانان با یهود و دوم جنگهای آنان با قبایل دیگر عربی. اکنون به طور خلاصه به جنگهای مسلمانان با یهود اشاره می کنیم.

اسلام در مصاف با یهود

۱- بنی قینقاع

یهودیان وصله های ناهمگونی بودند که از ترس شمشیر پادشاهان و سلاطین در این دیار پدید آمده بودند. اکثریت قریب به اتفاق آنان که در مدینه سکونت داشتند؛ عبارت بودند از: بنی قینقاع، بنی نضیر، بنی قریظه، یهودیان خیبر، یهودیان فدک، یهودیان وادی قرن و یهودیان تیماء.

بنی قینقاع، قبیله مرفهی بودند که کار زرگری جزیره العرب را در اختیار

داشتند. روزی یکی از زنان مسلمان نزد یکی از زرگران آنها رفت زرگر از وی خواست که روبندش را بردارد، امّا زن خواست او را اجابت نکرد. زرگر، بدون آنکه زن بفهمد، گوشه لباس زن را به پشتش گره زد. چون زن برخاست لباسش بالا رفت و بدنش معلوم شد و زرگر یهودی به وی خندید. زن مسلمان بنای فریاد گذاشت. یکی از مردان مسلمان بر آن زرگر هجوم برد و او را کشت. یهودیان نیز بر آن مرد مسلمان حمله کردند، و وی را از پای درآوردند.

میان مسلمانان و یهودیان آتش نزاع شعله ور شد. پیامبر به سوی یهودیان رفت و آنان را نصیحت کرد که به آیین اسلام بگردند و نظام مقدّس آن را بپذیرند. امّا یهودیان وی را مسخره کردند و به آن حضرت پیشنهاد جنگ دادند. پیامبر به طرف دژهای آنان روانه شد و ۱۵ روز ایشان را در محاصره خود گرفت. سرانجام یهودیان به صلح با پیامبر تن در دادند، و قرار شد با اموال و فرزندان و بستگانشان از مدینه خارج شوند و لوازم و وسایل خود را برای مسلمانان واگذارند. یهودیان نیز چنین کردند و از مدینه به اطراف شام رهسپار شدند.

۲- بنی نضیر

بنی نضیر نیز قبیله ای ثروتمند بود و پول و ثروت خود را به عنوان وام در اختیار مردم می گذاشت. پیامبر به سوی آنان رفت و از ایشان خواستار وام شد. یهودیان درصدد برآمدند؛ آن حضرت را بکشند. از این رو به وی اصرار بسیار کردند که به خانه شان داخل شود. امّا پیامبر دعوت آنان را نپذیرفت و به دیوار تکیه داد. یهودیان تصمیم گرفتند سنگی از بالا بر سر آن حضرت بیفکنند. امّا سنگ به پیامبر نخورد و آن حضرت بدون آنکه از آنان وامی بگیرد به مدینه بازگشت و به آنان پیغام داد:

«حال که پیمان مرا شکستید از دیار من بیرون شوید و برای این کار به شما ده روز مهلت می دهم».

به پیامبر گزارش دادند که یهودیان قصد ترک مدینه را ندارند و می گویند: تو هرچه می خواهی بکن.

پیامبر نیز به سوی آنان رهسپار شد و آنها را محاصره و خانه هایشان را ویران کرد. یهودیان از دژی به دژ دیگری نقل مکان می کردند، تا آن که عرصه بر آنها

تنگ آمد و از پیامبر خواستند که به آنها اجازه دهد اموال ولوازشان را از مدینه خارج نمایند اما پیامبر این خواسته را نپذیرفت و سرانجام یهودیان اموال خود را به عنوان غنیمت برای مسلمانان برجای نهادند و خود از مدینه بیرون رفتند.

۳- خیبر ... و دلاوری حضرت علی

در سال هفتم هجری با انعقاد پیمان صلح حدیبیه، پیامبر در اندیشه جنگ با یهودیان خیبر، که فشار روانی بر مسلمانان وارد می آوردند و برضد مسلمانان با دشمنان آنان همدست می شدند، برآمد. وقتی نیروهای اسلام به سوی یهودیان خیبر عزیمت کردند دیدند آنها هفت دژ بسیار بلند دارند. مسلمانان روزهای متمادی دژهای یهودیان را در محاصره خود گرفتند. با آن که عرصه بر یهود تنگ آمده بود، اما آنان همچنان به مقاومت خود ادامه می دادند تا آنکه سپاه اسلام، به رهبری امیر المؤمنین علی علیه السلام دژها را یکی پس از دیگری گشود. همچنین آن حضرت شجاع ترین پهلوان خیبر را که «مرحب» نام داشت از پای درآورد و در بزرگ این دژ را که چهل جنگاور از بلند کردن آن ناتوان بودند، یک تنه از جا کند و آن را تا مسافتی دور پرتاب کرد.

یهودیان بنی قریظه، نخست جزو هم پیمانان اوس بودند. سپس با پیامبر پیمان بستند؛ ولی در جنگ خندق به صفوف کفار پیوستند. پس از آنکه جنگ خندق با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت، پیامبر به لشکرش دستور داد تا به سوی بنی قریظه حرکت کند.

سپاه اسلام، بنی قریظه را به مدت بیست و پنج روز در محاصره خود گرفتند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام دژهای آنان را یکی پس از دیگری بازگشود و در نتیجه یهودیان به حکم رسول خدا گردن نهادند.

پیامبر فرمود تا آنها را ببندند. برخی از افراد قبیله اوس نزد آن حضرت آمده به شفاعت از یهودیان پرداختند. آن حضرت فرمود: آیا دوست دارید مردی از میان شما درباره ایشان داوری کند؟ گفتند: آری. آنها نیز رئیس قبیله اوس، «سعد بن معاذ»، را برگزیدند. سعد نیز مطابق حکم تورات، کتاب مقدس یهودیان، فرمان داد

مردانشان را بکشند و زنانشان را به اسیری گیرند. و این فرمان درباره آنها اجرا شد.

۴- یهودیان فدک، تیماء و وادی قرن

این جنگ با به هلاکت رسیدن صد نفر از سپاه یهود و شهادت هفده نفر از سپاهیان اسلام، پایان یافت و مسلمانان از این رهگذر مال و سلاح و اسیران فراوانی را به غنیمت گرفتند.

پس از این غزوه، یهود دیگر در جزیره العرب صاحب آن چنان ارج و شأنی نبود و آنان که از مقام سیادت و بزرگی برخوردار بودند بعد از این نبرد به خفت بندگی تن در دادند.

به همین سبب یهودیان فدک و یهودیان تیماء رضایت دادند که زمینهایشان از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و خود در آن کار کنند و محصول به دست آمده را میان خود و پیامبر نصف کنند.

طایفه دیگری از یهودیان در محلی به نام «وادی قرن» زندگی می کردند که تن به تسلیم نداده بودند. پیامبر به عزم جنگ با آنان روانه شد و با آنها جنگید و سرانجام این طایفه نیز مانند دیگر قبایل یهودی سر تسلیم فرود آورد.

پیامبر در نبرد با قبایل عرب

جنگهای دیگر پیامبر با سایر قبایل عرب بود.

۱- «بنی سلیم» این قبیله برای جنگ با پیامبر در جایی به نام «الکدر» گرد آمده بودند اما همین که شنیدند پیامبر به سوی آنها حرکت کرده است، از ترس گریختند.

۲- طوایف «بنی ثعلبه» و «محابر» به فرماندهی مردی که «دعثور» خوانده می شد در «واحه غطفان» در اطراف نجد، برای جنگ با پیامبر اردو زده بودند. پیامبر به مقابله آنان شتافت. پیش از آن که شعله نبرد افروخته شود، پیامبر بر روی تپه ای خوابیده بود. «دعثور» که از این امر آگاه شده بود به سوی محلی که پیامبر در آنجا خوابیده بود رفت و با شمشیر آخته بر بالای سر آن حضرت ایستاد و گفت: اکنون چه

کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ پیامبر فرمود: الله. در همان زمانی که دعثور قصد کرد شمشیرش را بر پیامبر فرود آورد. جبرئیل او را به کناری پرتاب کرد. پیامبر نیز فوراً برخاست و شمشیر او را برداشت و گفت: اینک چه کسی مرا از کشتن تو باز می دارد؟ دعثور گفت: عفو و گذشت تو.

پیامبر از او چشم پوشید، و دعثور به اسلام گروید و قومش را نیز به اسلام فرا خواند و در نتیجه جنگی میان آنان رخ نداد ..

۳- «بنی سلیم» این طایفه بار دیگر تصمیم گرفتند با پیامبر نبرد کنند پیامبر نیز به جنگ آنان رفت. اما پیش از آنکه حضرت با ایشان مواجه شود، از صحنه کارزار گریخته بودند ..

۴- طوایف «بنی ثعلبه» و «محارب» و «بنی غطفان» نیز مجدداً برای جنگ با پیامبر در نجد گرد آمدند. پیامبر به جنگ آنان شتافت؛ ولی دشمنان قبل از آغاز جنگ از رویارویی با آن حضرت گریختند و زنان و اموال خود را به عنوان غنیمت برای مسلمانان، رها کردند.

۵- صحرانشینان «دومه الجندل» دومه الجندل منطقه ای در نزدیکی شام بود، و صحرانشینان در آنجا دست به غارت و شرارت می زدند، بطوری که آسایش و امنیت آن منطقه را برهم زده بودند. پیامبر برای سرکوب آنان به سویشان روانه شد اما پیش از آن که به آنان برسد ایشان از آن منطقه گریخته بودند.

۶- یکی دیگر از این جنگها، نبردی بود که میان مسلمانان و کفار در جایی به نام «موته» واقع شد. با آن که مسلمانان در این جنگ خسارتهای فراوانی متحمل شدند، اما سرانجام پیروزی را از آن خود کردند. چون پیامبر مستقیماً در این نبرد حضور نداشتند، ما سخن را درباره آن کوتاه می کنیم. همانطور که درباره سایر جنگهایی که پیامبر در آن شرکت نکرده بود، چنین کردیم.

اینک می پردازیم به فعالیتهای مهم پیامبر که در دو راستای سیاسی و دینی انجام گرفته بود و به گونه ای مختصر درباره آن سخن می گویم:

از همان زمانی که کفار قریش، مسلمانان و در رأس آنها رسول خدا را از وطنشان، مکه، بیرون راندند، آن حضرت در اشتیاق بازگشت به مکه بود. چرا که مکه سرزمین امن و مقدسی در پیشگاه خداوند به شمار می رفت. از این گذشته چشم همه اعراب به این شهر دوخته شده بود.

اما جنگهایی که در این هفت سال، تمام توجه و هم پیامبر را به خود مشغول داشته بود و نیز وضعی که پیامبر در یارانش می دید، آن حضرت را از حرکت به سوی مکه، باز می داشت.

از این رو وقتی پیامبر فرصت را مناسب دید، در اندیشه بازگشت به مکه برآمد و مسلمانان را از تصمیم خود آگاه کرد و فرمود: می خواهد تنها برای ادای مناسک به مکه رود. ولی مسلمانان با پیامبر خدا همراهی کردند، و از این رو پیامبر با یکهزار و چهارصد تن از مهاجران و انصار به سوی مکه رهسپار شد.

اما کفار قریش دریافتند که ورود مسلمانان بدون تحمل هیچ آزار و اذیتی به مکه، شهری که سالها پیش از آن رانده شده بودند، موجب شکست و سرافکنندگی آشکاری برای قریش خواهد شد.

بنابراین در صدد برآمدند تا از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کنند. و جلوداران سپاه خود را به طرف پیامبر و یارانش گسیل داشتند، تا در برابر مسلمانان بایستند. رسول خدا نیز مسیر خود را از جاده اصلی تغییر داد تا با این سپاهیان درگیر نشود. کفار وقتی از تغییر مسیر پیامبر آگاهی یافتند که آن حضرت به بلندیهای «المرار» در پایین مکه رسیده بود. آنگاه پیامبر یکی از مسلمانان را به سوی قریش فرستاد، تا بدانها پیغام دهد که وی برای جنگ نیامده بلکه قصد به جای آوردن عمره را دارد.

قریش نیز فرستادگانی به سوی آن حضرت روانه کردند، و از وی خواستند تا از تصمیم خود منصرف شود. پیش از این نیز گروهی را برای مقاومت در مقابل پیامبر فرستاده بودند؛ که مسلمانان آنها را دستگیر و همگی را حبس کرده بودند.

چون قریش بر جلوگیری از ورود پیامبر به خانه خدا پافشاری می کرد، آن حضرت رو به اصحابش کرد و فرمود: ما هیچگاه از جنگ این قوم باز نمی گردیم و برای

پایداری در جنگ باز از مسلمانان تقاضای بیعت نمود. مسلمانان نیز برای پیروزی یا شهادت به آن حضرت دست بیعت دادند. وقتی گزارش بیعت جدید مسلمانان با پیامبر به قریش داده شد، آنان از این امر وحشت کرده، عده ای را برای صلح به نزد او فرستادند. پیامبر نیز با آنان صلح نامه ای منعقد کرد که مهم ترین بندهای آن از این قرار بود:

۱- آتش بس میان دو گروه برای مدت دو سال.

۲- هر کس به اردوی مسلمانان پناه برد باید بازگردانده شود ولی اگر کسی از مسلمانان به نزد کفار آمد، نباید تحویل مسلمانان داده شود.

۳- مسلمانان باید امسال از انجام مناسک منصرف شوند و به جای آن سال آینده به مکه وارد گردند.

۴- هر دو طرف می توانند پیمان هرکس را که خواستند بپذیرند.

این سیاست صلح جویانه و مسالمت آمیز که پیامبر آن را دنبال کرد، توانست راههای بسته پیشرفت و پیروزی را در مقابل آن حضرت بگشاید. زیرا پس از تأمین امنیت و آسایش جبهه داخلی، آنان می توانستند با دنیای خارج (جبهه خارجی) رویارو شوند که این امر در گرو انعقاد این پیمان بود.

تا فراسوی جزیره العرب

۱- پس از امضای این صلح نامه، پیامبر مستقیماً نامه هایی به تمام رهبران و فرمانروایان دولتهای همسایه نوشت. آن حضرت نامه هایی به پادشاه روم، ایران، حبشه و قبط نگاشت. همچنین نامه هایی نیز خطاب به فرمانروایان بصری و دمشق و حکمران بحرین و دو فرمانروای عمان و حکمران یمامه درباره مسئولیت رسالت خود و تبلیغ آن ارسال داشت.

این نامه هادر نشر دعوت اسلامی و نابودی کفر از تأثیر شگرفی برخوردار بودند.

برخی از مخاطبان پیامبر، به دعوت وی پاسخ مثبت گفته، اسلام آوردند، مانند فرمانروای حبشه و حکمران بحرین و دو فرمانروای عمان که البته این امر برای ص: ۴۹

اسلام فتحی بزرگ به شمار می رفت. اما دسته ای دیگر از این پادشاهان و امرا، دعوت آن حضرت را رد کردند اما همچنان حرمت پیامبر را پاس داشتند و او را تأیید نمودند.

همچون پادشاه روم و قبط و یمامه. برخی از آنان نیز نه تنها دعوت آن حضرت را قبول نکردند بلکه وی را مورد اهانت قرار دادند، و دعوت او را به تمسخر گرفتند، مانند پادشاه ایران و فرمانروایان بصری و دمشق.

۲- در سال بعد پیامبر در رأس یارانش که با وی در حدیبیه حضور داشتند، به عزم عمره به سوی مکه روانه شد. کفار میدان را برای آن حضرت خالی گذارده و خود از مکه خارج شده بودند تا مبادا میان دو طرف برخوردی ایجاد شود. در واقع این عمل به منزله اجرای یکی از مفاد صلح نامه ای بود که در سال گذشته میان مسلمانان و کفار به امضا رسیده بود. اینک پیامبر پس از هفت سال دوری از مکه برای نخستین بار به آن شهر مقدس گام نهاد.

پیمان شکنی قریش و فتح مکه

پیامبر پس از سه روز اقامت در مکه به مدینه بازگشت. پس از این سال کفار قریش، برخی از مفاد صلح نامه را زیر پا نهادند. یکی از آن موارد، حمله آنان به قبیله «خزاعه» بود. این قبیله با پیامبر هم پیمان بود ولی طبق مفاد صلح نامه قریش نمی بایست با هم پیمانان پیامبر وارد جنگ شوند، و بر ضد ایشان به دشمنانشان کمک و یاری دهند. با حمله قریش به قبیله «خزاعه» بر پیامبر روا بود که با قریشیان به جنگ به پردازد. آن حضرت نیز یارانش را گردآورده به همراه عده ای از قبایل مسلمانان که در اطراف مدینه سکونت داشتند به سمت مکه در حرکت شد. او پیش از حرکت به سوی مکه، افرادی را به عنوان دیده بان و نگهبان بر مسیر راه گماشت تا مواظب باشند «جاسوسان» خبر خروج وی را به مکیان نبرند و کار به جنگ نیانجامد زیرا آن حضرت قصد درگیری و خون ریزی نداشت.

چون پیامبر با سپاهش به «حی ظهران»، در نزدیکی مکه، رسید به افرادش فرمود تا آتش فراوانی بیفروزند آنان نیز چنین کردند. این امر هراسی بزرگ در دل کفار انداخت. ابوسفیان که راه مکه را زیر نظر گرفته بود، با دیدن آن همه آتش وحشت زده

به نزد عباس، عموی پیامبر، رفت. عباس او را به نزد پیامبر برد. میان آنها گفتگوهایی رد و بدل شد و سرانجام ابوسفیان اسلام آورد. با مسلمان شدن ابوسفیان و برخی از جنگ آوران قریش و رؤسای آنها، مکه توان خود را برای مقابله از دست داد. بدین ترتیب، دیگر نیروی بازدارنده ای وجود نداشت تا از ورود پیامبر به مکه جلوگیری کند.

پیامبر در این حمله نظامی، تاکتیکی بی مانند انتخاب کرد و همین تاکتیک عاملی بود تا از افزایش شمار کشته ها جلوگیری نماید. تاکتیک پیامبر آن بود که پیش از ورود به شهر مکه اعلام کرد هر کس سلاح خود را بر زمین بگذارد یا به خانه ابوسفیان پناهنده شود، و یا به خانه خودش برود، یا در کنار کعبه جای گیرد، و یا در زیر پرچم ابو رویحه درآید، در امان است. آنگاه به سپاهیانش فرمود تا شهر را محاصره کنند و از هر طرف وارد شهر شوند و جز با کسانی که با آنها به مقابله می پردازند، جنگ و ستیز نکنند.

سپس پیامبر، بدون آنکه با حرکت مخالفی روبرو شود، به مکه قدم نهاد. تنها برخوردی که روی داد، برخوردی بود که میان خالد بن ولید که از پایین مکه وارد آن شهر شده بود، با عده ای از کفار به وقوع پیوست. خالد در این درگیری دوازده نفر از کافران را به هلاکت رساند و یک تن از مسلمانان نیز در این جنگ شهید شد. سپس پیامبر، ضمن خطبه ای که در خانه کعبه ایراد کرد، فرمان عفو عمومی نسبت به کلیه مشرکان را صادر فرمود.

با فتح مکه، مسلمانان پایه های حاکمیت مطلق خود را بر جزیره العرب، که مردم آن مکه را پایگاه دین و دنیای خود به حساب می آوردند، استحکام بخشیدند.

نبرد حنین

آنگاه پیامبر فرمود تا بتهایی را که در حول و حوش مکه پرستیده می شد درهم کوفته از بین ببرند. پیامبر اطلاع پیدا کرد، که گروهی از قبایل عرب همدست شده اند، تا به مکه یورش آورند و مسلمانان را بکشند. قبایل هوازن و ثقیف نیز جزو همدستان این گروه بودند. چون پیامبر نسبت به صحت این گزارش وقوف یافت، دوازده هزار نفر از مسلمانان را بسیج کرد و به رویارویی آنان گسیل داشت. سپاهیان دو طرف در

وادی حنین با یکدیگر روبه رو شدند. در آنجا تنگه ای بود که دشمن پیش از مسلمانان، آن تنگه را به تصرف خود درآورده بود.

وقتی مسلمانان بدان محل رسیدند، سپاه دشمن که در آن تنگه کمین کرده بود، بر آنان تاخت. در اثر این حمله، گروهی از مسلمانان گریختند و هرج و مرج در میان لشکریان مسلمان حکمفرما شد. اما پیامبر ثابت و استوار، برجای ماند. برخی از مسلمانان نیز در کنار آن حضرت باقی ماندند. به تدریج دیگر مسلمانانی که از میدان گریخته بودند در نزد آن حضرت گرد آمدند و همچون جبهه ای واحد بر کفار یورش بردند و صفوف آنان را درهم شکستند.

دشمنان برای تقویت روحیه سپاهیان خود، همه وسایل و زنان خود را نیز به میدان نبرد آورده بودند، با فرار آنان، مسلمانان به غنایم فراوانی دست یافتند و پیامبر این غنایم و اموال به دست آمده را در کار تألیف قلوب قریش به کار گرفت. پس از پایان این جنگ، پیامبر در اندیشه بازگشت به مدینه شد.

آغاز عصر درخشان جزیره العرب

پیش از بازگشت به مدینه، آن حضرت گروهی از لشکریان اسلام را به تعقیب کفار، که بار دیگر برای حمله به مسلمانان و برافروختن آتش جنگ گرد آمده بودند، فرستاد. یکی از این لشکرها، به سوی طائف که کفار را در خود پناه داده بود، عازم شد. دژهای طائف بسی بلندتر از آن بود که مسلمانان یاری دستیابی بدانها را داشته باشند. بنابراین، بدون آنکه بتوانند به درون دژها قدم نهند، بازگشتند. همین که پیامبر به مدینه رسید، هیأتی از نقاط مختلف جزیره العرب بر آن حضرت وارد شدند و یک به یک گرایش خود را به اسلام اعلان نمودند؛ و از آن حضرت درخواست می کردند که تنی چند از مبلغان را برای تعلیم دستورات اسلام به میان آنها گسیل دارد.

در سال هشتم، سوره براءت (توبه) نازل شد. با نزول این سوره، پایان دوره سیاهی و تباهی جزیره العرب و آغاز دوره درخشان آن اعلام گردید.

پیامبر، حضرت علی علیه السلام را به مکه فرستاد تا این سوره را در میان حجاجی که در منی گرد آمده بودند، بخواند. در آن سوره، به صراحت اعلان شد که مشرکان از این پس نباید به مسجد الحرام وارد شوند. زیرا نجس هستند و خداوند از آنان بیزار است.

همچنین در آن سوره آمده بود که هیچ عهد و پیمانی از مشرکان پذیرفته نیست و ریختن خون مشرکان پس از چهار ماه دیگر، بر مسلمانان حلال و رواست.

پس از این اعلان، هیچ کس در جزیره العرب نبود که اظهار شرک کند، مگر گروههایی اندک که از ترس مسلمانان گریخته بودند و پنهانی بر کیش گذشته خود پافشاری می کردند.

پیامبر درصدد جنگ با روم برآمد. عده ای از سپاهیان رومی در دیار شام که امارتی عربی ولی تحت نفوذ امپراتوری روم بود، به سر می بردند. پیامبر همراه سپاهیان اسلام که تعداد آنان بیش از سی هزار نفر بود و ده هزار تن از آنان سواره و مجهز به سلاحهای کامل بودند، به سوی نیروهای رومی حرکت کرد.

این اقدام پیامبر به خاطر شایعه ای صورت گرفت که در مدینه بر سر زبانها افتاده بود.

مردم می گفتند سپاه روم اندیشه جزیره العرب و سرکوب مسلمانان را در سر دارد. اما وقتی پیامبر با سپاهیانش به منطقه تبوک رسید، دانست که این شایعه بی اساس و دروغ بوده است. لذا با مردم آن دیار از در آشتی درآمد و بر «رومه» دست یافت. آنگاه پیامبر پس از آنکه مرزبانانی از مردم خطه شام و حجاز برضد دشمنان به کار گماشت و تخم ترس و رعب از حمله ناگهانی مسلمانان برضد رومیان را در دل آنان کاشت، به سوی مدینه بازگشت کرد.

حجه الوداع ... تعیین رهبری

در سال دهم هجری پیامبر تصمیم گرفت به حج رود. مسلمانان که از تصمیم پیامبر آگاهی یافته بودند، از هر کران به سوی آن حضرت شتافتند. چون تعدادشان به اندازه کافی رسید، پیامبر به همراه ایشان به سوی مکه به حرکت درآمد. در این سال بود که پیامبر کیفیت به جای آوردن حج اسلامی را به مسلمانان آموخت زیرا مشرکان در سال گذشته (نهم هجری) پیامبر و یارانش را از اجرای مراسم حج بازداشته بودند. چون پیامبر مناسک حج را به پایان برد، و خطبه ای در میان مسلمانان ایراد کرد که حاوی تعالیم دینی و اخلاقی بود، سپس عزم بازگشت به مدینه کرد.

چه بسا برخی از یاران آن حضرت که وی را در این سفر مقدس همراهی می کردند، به آشکار مظاهر نگرانی و اضطراب را هر لحظه در چهره وی مشاهده می نمودند. گویا پیامبر می خواست رازی را آشکار کند که از آن می ترسید، یا در انتظار فرصتی مناسب برای مطرح کردن آن بود.

این حج، آخرین حجی بود که پیامبر به جای آورد. از این رو آن را «حججه الوداع» نام نهادند. بدیهی است که پیامبر بخواهد در این حج همه چیزهایی را که به مصالح مسلمانان و امور سیاسی و دینی آنان مربوط می شد، بیان کند. مهم ترین مسأله، حکومت اسلامی بود. چون پیامبر بدرود حیات گوید، اعراب که هنوز اسلام در ژرفای دل آنها ریشه ندانیده دچار تشنگی و اختلاف خواهند شد و دو باره به جنگ و ستیز برخوانند خواست و در نتیجه دین فدای اختلافات خواهد گشت.

وحی به او خبر داده بود که پس از وی حکومت از آن علی بن ابی طالب است. او نخستین کسی بود که به خدا و فرستاده اش ایمان آورد و در راه خدا سختیهای بسیاری تحمل کرد و در قضا و دیگر فضایل انسانی از دیگران پیش تر بود. پیامبر خود چندین بار، این موضوع را به مسلمانان تأکید کرده بود. پیامبر نسبت به آینده امت اسلامی، بسیار احساس نگرانی می کرد. زیرا به خوبی می دید که برخی از مسلمانان اندیشه حکومت بر مسلمانان را در سر می پروراندند. و تنها بدین خاطر اطراف آن حضرت را گرفته اند. چون پیامبر به محل «کراع عمیم» از سرزمین های «عسفان» رسید، این آیه مبارکه نازل شد که:

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ (۱).

«شاید برخی از چیزهایی که به تو وحی می شود فروگذاری و سینه ات بدان تنگ شود.»

چون آن حضرت به غدیر خم رسید این آیه فرود آمد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲).

«ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت بر تو فرود آمده، تبلیغ کن و اگر چنین نکنی رسالت خود را به انجام نرسانده ای و بدان که خداوند تو را از مردم نگه می دارد و براستی خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.»

با نزول این آیه، پیامبر به یاری خداوند در مورد خلافت حضرت علی علیه السلام اطمینان پیدا

ص: ۵۴

۱- (۱) سوره هود، آیه ۱۲.

۲- (۲) سوره مائده، آیه ۶۷.

کرد و کمر به اجرای آن بست و به مسلمانان دستور داد تا جمع شوند. چون مسلمانان جمع شدند پیامبر برای ایراد سخنرانی در میان آنان برپای خاست، و پس از خطابه ای ارزشمند به مسأله خلافت علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: «هرکس که من مولای اویم علی هم مولای اوست خداوندا دوستدار او را دوست بدار و با دشمن او دشمنی کن.

محبوب دار هرکس که او را محبوب می دارد و خشم بگیر بر کسی که بر علی خشم می گیرد، کسی که او را یاری می دهد، یاری ده و عزیزدار آن کس را که به علی کمک می کند و خواردار آن کسی که وی را خوار می دارد، و هر جا که وی بگردد حق را با وی به گردش در آر.»

آنگاه به مسلمانان دستور داد با علی بیعت کنند و به وی به عنوان صاحب امر (خلیفه) مؤمنان سلام کنند. چون کار بیعت مسلمانان با علی علیه السلام پایان گرفت، آیه دیگری نازل شد که اکمال و اتمام دین را به همگان اعلام می داشت:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۱).

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان آئین برای شما پسندیدم.»

سپاه اسامه

پس از آنکه پیامبر به مدینه بازگشت لشکر بزرگی را بسیج کرد که در آن افرادی همچون ابوبکر و عمر و بسیاری از مهاجران و انصار جای داشتند. آن حضرت اسامه بن زید را که در آن هنگام جوانی بود و سن او به بیست نمی رسید، به فرماندهی این سپاه برگماشت. پیامبر این سپاه را به طرف شام، جایی که جعفر و زید پدر اسامه فرماندهان سپاه اسلام در آن کشته شده بودند، فرستاد.

پیامبر کوششهای فراوانی برای روانه کردن این سپاه در کوتاه ترین زمان به خرج می داد زیرا مرگ خود را نزدیک می دید و می خواست برخی از عناصر فاسدی را که به خاطر آینده و سرنوشت امت اسلامی از آنها بیمناک بود، بدین ترتیب از شهر دور

ص: ۵۵

کند. اما با تمام اینها منافقان حرکت این سپاه را به تعویق انداختند. تا آنجا که پیامبر با اصرار فراوان به اسامه دستور داد تا سپاه تحت فرمانش را به جایی که قرار بود بروند، حرکت دهد. این سپاه در محلی به نام «جرف» در چند فرسخی مدینه اردو زد.

در همین حال، بیماری پیامبر که بنا به قول برخی از راویان از زهری که یکی از یهودیان به وی خورانیده بود ناشی می شد، شدت یافت. افراد سپاه اسامه به مدینه بازگشتند، درحالی که پیامبر کسانی را که از سپاه اسامه تخلف ورزیده بودند، مورد لعن خود قرار داده بود!

کوچ آفتاب

سرانجام پیامبر در بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم هجری، درحالی که شصت و سه سال در راه خدا تلاش کرده بود و بیست و سه سال از آن را به گونه ای خاص در نشر رسالت جهانی خویش به چهار گوشه دنیا که سیزده سال آن را در مکه و ده سال باقی مانده را در مدینه به سر آورده بود به رفیق اعلائی خویش پیوست. رحلت آن حضرت را در ظهر روز دوشنبه مطابق با سال (۶۳۳) میلادی ثبت کرده اند.

رحلت پیامبر مصیبت بزرگی برای اسلام و مسلمانان به شمار می رفت که تا آن روزگار نظیری برای آن اتفاق نیفتاده بود. همچنین با وفات وی انحرافی آشکار در اسلام پدید آمد.

حضرت علی علیه السلام به انجام غسل و کفن پیامبر مشغول شد و همراه با دیگر مسلمانان بر پیکر پاک آن حضرت نماز گزارد و آنگاه وی را در خانه اش، آرامگاه کنونی آن حضرت به خاک سپرد.

بهترین درودها و سلامها بر تو ای رسول خدا و برخاندان پاک و پاکیزه ات باد!

تعدد زوجات

دشمنان و مخالفان می پندارند که می توانند از مسأله تعدد زوجات پیامبر، نقطه

ضعفی بر آن حضرت بگیرند و هر اتهامی که می خواهند به ساحت مقدس وی وارد سازند.

اما کسی که با آگاهی و هشیاری دقیق تاریخ پیامبر و فراز و نشیبهای آن را بررسی می کند؛ به فلسفه واقعی ازدواجهای پیامبر اسلام پی می برد و در می یابد که این ازدواجها از ژرفای اخلاق پاکیزه و از مظاهر انسانیت و فعالیتهای مقدّس دینی آن حضرت برخاسته است.

با آنکه نمی توانیم مطلبی بدین گستردگی را در صفحه ای خلاصه کنیم، اما امیدوارم بتوانم چکیده ای از فلسفه ازدواجهای پیامبر را توضیح دهم:

پیامبر در دوران جوانی، زمانی که غریزه جنسی انسان به بالاترین حد و مرز خود می رسد، ازدواج نکرد. و تنها زنی که با وی پیمان زناشویی بست خدیجه بود و همانطور که همه می دانند وی زنی شوهر کرده بود. در میان همسران او، تنها عایشه دختر بود و آن هم در زمانی که پیامبر همسری نداشت و نهضت اسلامی مراحل اولیه خود را طی می کرد و تعالیم دینی پاکیزه ای وضع می شد که با رهبانیت مسیحی که ازدواج را منع می کرد، مخالفت داشت و پیامبر پیش از آنکه شعار دهد عمل می کرد، تا نمونه و سرمشقی راستین برای مسلمانان باشد.

پیامبر با بیوه زنان ازدواج می کرد. در آن روزگار، یکی از عادات نابه هنجار اعراب آن بود که زن بیوه را به کلی طرد می کردند تا تن به گناه و زشتی دهد و یا آن که به فقر دچار شود و نابود گردد. البته جنگهای اسلامی موجب افزایش تعداد این زنان نیز شده بود. بعلاوه پیامبر با این زنان ازدواج می کرد، تا نظر قبیله های آنها را به اسلام جلب کند. برخی از زنانی که پیامبر از طریق نخست با آنان پیمان زناشویی بسته بود، عبارتند از: ام سلمه و سوده دختر زمعه و رمله ام حبیبه و حفصه دختر عمر و میمونه. نام برخی از زنانی که از طریق دوم به همسری آن حضرت درآمده بودند، عبارتند از: صفیه دختر ثابت. ثابت یکی از سران یهود بود. به نظر می رسد پیامبر با دختر ثابت ازدواج کرد تا دلهای یهودیان را که دژهایشان ویران و مجد و شکوهشان نابود شده بود، به اسلام جلب کند.

«جویره» نیز یکی دیگر از زنان پیامبر بود. پس از آنکه اربابان وی در غزوه «بنی مصطلق» تار و مار شدند، آن حضرت وی را به زنی گرفت و به خاطر همین زن،

همه اسیران بنی مصطلق آزاد شدند.

بنی مصطلق نیز به برکت این پیمان خجسته، به اسلام گرویدند.

- از اینها گذشته، باید اضافه کنیم که پیامبر تنها برای مردان برانگیخته نشده، بلکه وی مأموریت هدایت زنان را نیز برعهده دارد. همانگونه که پیامبر مستقیماً با مردان ارتباط برقرار می کرد، می بایست زنها را نیز تحت تربیت و تهذیب قرار دهد بنابراین اگر پیامبر این مقدار ازدواج نمی کرد فرصت کافی برای برخورد نزدیک با زنان برای او فراهم نمی آمد و ناچار بود از دور به این مهم اقدام کند که البته این اندازه در تربیت زن که شایستگی رهبری فکری و تربیتی را داراست، کافی نبوده است با آنکه پیامبر با زنانی که از نظر جنسیت متفاوت از یکدیگر بودند، ازدواج کرد اما توانست نمونه عالی مدیریت در زندگی خانوادگی باشد اگرچه مشکلات بس پیچیده اجتماعی نیز اطراف آن حضرت را فرا گرفته بود.

مدیر و مربی

در دیگر امور، پیامبر با وسعت اندیشه و سعه صدر و حسن تدبیرش و با ویژگی خاصی که خداوند به او داده بود، توانست برتری و تفوق خود را بر سایر مردمان و در همه زمانها نشان دهد. آن حضرت با آنکه یتیمی طرد شده بود، توفیق یافت از جهنم بیابان عربستان، بهشت دولتهای اسلامی و مهد تمدن و فرهنگ اسلامی را بنیان نهد. و از مردمان آن دیار که از نظر اخلاق و عادات از بدترین مردمان روی زمین به شمار می آمدند، پیوسته رهبران و سرورانی جهانی به وجود آورد. آنچنانکه تفصیل برخی از این رویدادها را، پیش از این نیز بیان کردیم. آیا اینها همه نمی تواند گواهی بر حسن تدبیر و وسعت اندیشه و سیرت زیبا و کمال روحی و عقلی آن حضرت به شمار آید؟

خُلق عظیم

اگر از شرح صدر و وسعت روح آن حضرت در میدان تدبیر امور خصوصی و

عمومی تا سایر مظاهر برتری روحی و اخلاقی وی تأمل کنیم باید از توصیف کامل جوانب برتری آن حضرت در اخلاق، اظهار عجز و ناتوانی نماییم. چراکه خداوند وی را خاتم پیامبران قرار داده و اینان کسانی هستند که در هر دو جنبه مادی و معنوی راهبر و سرآمد تمام انسانها بوده اند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام، برای نشان دادن عجز و ناتوانی انسان از توصیف کامل پیامبر، استدلال لطیفی را بیان کرده است. او می گوید: خداوند در قرآن می فرماید: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا (۱)**؛ «اگر نعمتهای خداوند را شمارش کنید، آنها را نتوانید جمع کرد.»

در همین حال خداوند در آیه دیگری می فرماید:

فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۲)؛ «بهره زندگی دنیا در آخرت جز اندکی نیست.»

بنابراین، زندگی دنیا که نزد خداوند اندک است، احاطه بر آن و شمارش آن ممکن نیست پس چگونه می توان به خُلق و خوی پیامبر پی برد که خدای تعالی درباره اش گفته است:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۳)؛ «همانا تو دارای خوی بزرگ هستی.»

خداوند خُلق پیامبر را صفت عظیم، توصیف فرموده است و هر گاه نتوان چیز اندک (نعمتهای دنیوی) را شمارش کرد پس چگونه می توان به شمارش چیزی که بزرگ است (خلق و خوی پیامبر) توانا شد؟!

در بلندای اخلاق

با این وصف، نگارنده برخی از مظاهر این خلق و خوی بزرگ را به نگارش در می آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله، دلیرترین و بردبارترین و عادلترین و پاکترین و بخشنده ترین مردمان بود. حتی یک درهم و دینار برای یک شب نزد او باقی نمی ماند. او از همه مردم زاهدتر بود و ساده تر زندگی می کرد آنچنانکه کفش و جامه اش را به دست خویش

ص: ۵۹

۱- (۱) سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲- (۲) سوره توبه، آیه ۳۸.

۳- (۳) سوره قلم، آیه ۴.

وصله می کرد و در امور خانه همگام با دیگر افراد کمک و همکاری می نمود.

حیا و آزرم او از دیگران بیشتر بود. هیچ گاه در چهره کسی خیره نمی شد. از همه مردم آسان گیرتر بود. دعوت هر آزاده و بنده ای را اجابت می کرد. هدیه را می پذیرفت حتی اگر جرعه ای شیر بود و سعی می کرد آن را جبران کند و به دیگران بخوراند. هیچگاه در برابر دعوت کنیز یا تهیدستی تکبر نمی ورزید و از آن با روی باز استقبال می کرد. آن حضرت به خاطر خدا، نه به خاطر خودش، خشمگین می شد و فرمان خدا را اجرا می کرد اگرچه به زیان خود یا یکی از یارانش تمام می شد. روزی یاران آن حضرت به وی پیشنهاد کردند از نیروی مشرکان دیگر علیه دشمنان مشرکش سود جوید اما آن حضرت پیشنهاد آنان را رد کرد و فرمود: ما از مشرکان یاری نمی جوییم. حال آنکه پیامبر در آن هنگام بسیار به کمک آنان نیاز داشت.

آن حضرت از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می بست و هرگاه خوردنی فراهم می شد، هرچه می یافت می خورد و چیزی را بر نمی گرداند. خوراکش ساده بود. درحالی که تکیه داده بود، غذا نمی خورد. با تهیدستان هم سفره می شد و با فقرا مجالست می کرد. دانشمندان را گرامی می داشت و به هیچ کس جفا نمی کرد.

از فعالیتهای اجتماعی پیامبر آن بود، که از بیمار، هرکس که بود و به هر نحو، عیادت می کرد و به تشییع جنازه مردگان می رفت. به تنهایی راه می رفت. هیچ گاه حشم و خدام برای خود نمی گرفت. هر مرکبی که حاضر بود سوار می شد، چه اسب و چه استر و چه الاغ. گاه پابرهنه می رفت و گاهی با کفش. زمانی ردا دربر می کرد و گاهی بدون ردا و بدون عمامه و کلاه خارج می شد ولی وقتی راه می پیمود به نیرومندی می رفت نه با ضعف و سستی. به هنگام رفتن، پاهایش را از زمین می کند آنچنانکه گویی از فراز به نشیب می آید.

بوی خوش را بسیار دوست می داشت. او صاحب غلامان و کنیزان بود ولی هیچ گاه بر آنها برتری نمی جست. وقتی را از دست نمی داد که در طاعت خداوند نباشد.

با هرکس که دیدار می کرد، در سلام گفتن سبقت می جست. هرکس برای کاری در کنار او بود صبر می کرد تا وی جدا شود. به هریک از یارانش که برمی خورد دستش را برای مصافحه دراز می کرد. و آنگاه دست او را می گرفت و انگشتانش را در

انگشتان او فرو می برد و آنگاه دست دیگرش را بر روی دست او می نهاد.

اگر به نماز ایستاده بود. و کسی برای کاری نزد وی می آمد، نمازش را زودتر تمام می کرد و آنگاه رو به شخص کرده می گفت: آیا کاری داری؟ و چون حاجت او را روا می کرد، دوباره به نماز می ایستاد.

بیشتر به حالت تواضع می نشست. یعنی زانوانش را با دو دست بغل می کرد و تا آخر مجلس می نشست. هیچ گاه دیده نشد در میان یارانش، پاهایش را دراز کند. بیشتر رو به قبله می نشست. هر کس را که بر وی وارد می شد گرامی می داشت و گاهی اوقات برای افرادی که از بستگان او هم نبودند، جامه اش را برای نشستن می گستراند. گلیم را زیر پای کسی می انداخت که بر وی وارد شده بود، و اگر آن فرد نمی پذیرفت آنقدر اصرار می کرد تا بپذیرد.

هر کس به سخن پیامبر گوش می سپرد گمان می برد که وی در نظر پیامبر گرامی ترین مردمان است. تا آنجا که هر کس در محضر او می نشست از چهره و نگاه مبارک پیامبر برخوردار می شد.

برای احترام و گرامی داشت یارانش، آنان را به کنیه فرا می خواند، و اگر کسی کنیه نداشت، آن حضرت خود کنیه ای برای او تعیین می کرد.

در مورد زنان نیز اگر فرزندی داشتند آنها را به نام فرزندانشان می خواند و گرنه کنیه جدیدی برای آنها برمی گزید. حتی کودکان را نیز با کنیه صدا می زد.

از دیگران به خشم دورتر و به خشنودی نزدیک تر و نسبت به مردم از دیگران دلسوزتر و سودمندتر بود.

هرگاه در مجلسی حاضر می شد می فرمود: «خداوندا پاک و منزهی و ستایش تو راست. گواهی دهم که معبودی جز تو نیست. از تو آمرزش خواهم و به سوی تو بازگشت می کنم».

وقتی در میان یارانش حضور می یافت، به درستی معلوم نبود که کدام یک از آنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. زیرا خود را در میان آنان جای می داد (جای ویژه ای برای خود تعیین نمی کرد). امّا بعداً چون تعداد ملاقات کنندگان حضرت رو به افزایش رفت و واردان در پیش رویش می پرسیدند که کدامیک از شما محمد هستید؟ برای آن حضرت سگویی گلین درست کردند. با این وجود آن حضرت باز هم می فرمود: من

پیامبر اسلام خداترس تر از همه بود. نسبت به خدا از همگان پروای بیشتری داشت.

در شناخت خدا از همه داناتر و در طاعت خداوند از همه نیرومندتر و در عبادت خدا شکیباتر و محبتش به خدا از دیگران بیشتر و زهدش از همه زیادتربود. آنقدر به نماز می ایستاد که کف پاهایش از کثرت نماز شکافته می شد. وقتی به نماز می ایستاد اشکهایش روان می شد. از صدای گریه و ناله اش، زمینی که روی آن نماز می خواند می لرزید. گاه آنقدر روزه می گرفت که گفته می شد: دیگر افطار نمی کند و گاه نیز روزه نمی گرفت تا جایی که می گفتند: او دیگر روزه نمی گیرد. نظافت بدنش را رعایت می کرد جامه اش پاکیزه بود. موی سر و محاسنش را مرتب می کرد و شانه می زد. دندانهایش را مسواک می کرد و بوی خوش به کار می برد بطوری که از دور نیز بوی خوش او را درمی یافتند. شخصی که با وی همنشینی یا مصافحه کرده بود به نیکی شناخته می شد زیرا بوی خوش عطر پیامبر از وی نیز به مشام می رسید. آن حضرت، گرسنه را سیر می کرد و برهنه را می پوشانید پیاده را سوار می کرد و حاجتمندان را یاری می داد و بدهی بدهکاران را ادا می کرد.

او دلیرترین مردم بود. تا آن جا که امام علی علیه السلام فرمود: «اگر ما را در روز بدر مشاهده می کردید، می دیدید که ما به پیامبر، که نزدیکترین از همه ما به دشمن بود و با سختی تمام می جنگید، پناه می بردیم». و نیز همان حضرت فرموده است:

«هنگامی که شعله جنگ برافروخته می شد و دو گروه دست به کار نبرد می شدند ما به رسول خدا پناه می آوردیم. هیچکس از رسول خدا به دشمن نزدیکتر نبود».

او از تمام مردم بخشنده تر و در گفتار راستگوتر و در پناه دادن وفادارتر بود. خلق و خویش از دیگران ملایم تر و نسبش پاک بود. هرکس که او را می دید تحت تأثیر هیبت آن حضرت واقع می شد. هرکس با او رفت و آمد می کرد، دوستش می داشت. چیزی از وی تقاضا نمی شد جز آن که آن را می بخشید. روزی مردی به نزدش آمد و چیزی درخواست کرد. پیامبر آنقدر به وی گوسفند بخشید که میان دو کوه را پر کرد. آن مرد به سوی قبیله اش بازگشت و گفت: اسلام آورید که محمد آنچنان می بخشد

که گویی بیمی از تنگدستی ندارد. (۱)

او هر منکری را زشت می انگاشت و به هر خوبی فرمان می داد. بالاخره آن که وی برای هر خوبی سرمشق، و برای هر فضلی نمونه، و برای هر چیزی که انسان را در دو جهان سود می بخشید، راهبر بود.

بر او و بر دودمانش برترین و پاکترین درودها و سلامها باد.

ص: ۶۳

۱- (۱) در نقل خصلتهای پاک آن حضرت از کتاب «المعارف الاسلامیه» صفحات ۴۸ تا ۷۴ بهره جستیم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

